

مهین

نشریه گزینش از انجمن نویسندگان ایران

حکایت کرده اند ...
 ...بیشی رود خلق آتشی برزوخست
 شینیم کبف را دینی بسوخست
 یکی شکرگفت از دران خاک دود
 که دکان ما را گزند می نبود
 جهان دیده بی گفشی ای بوالهوس
 ترا خود غم خویش بود پس
 پسندی که شهری بسوزد به نار
 اگر چه سزایت بود بر کنار
 «سعدی»

فول - جبر - ۱۳۷۰ ش - جمادى الاخرى - رجب المصطفى ۱۴۱۲ ق - نومبر - جنوری ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ - شماره (۳۶-۳۵)

تاجکستان برزخای آزادی گام میگذارد

نسخه های از کتب فارسی که زینت آرای کتبخانه شخصی برخی از فرهنگیان میگردید در کنار صحف عزیز بر معراج طاقها و اسبابها قرار داده میشد. این خود سیاست ملت را که سراسر قامت فرهنگش از صربه تازیانه های پیچ زور - مندان برد پرور خونچکان بود در برابر کرایش به سوی اصلانهای فرهنگ ملی هویدا میساخت و مایه تشویق نسل امروزی در آموزش ارزشهای فرهنگی گذشته گان میگردید.

با به پای رشد خود آگاهی ملی سیر سیاست باسازای و تفکر نویسن منجر به فروپاشی دیکتاتوری حزبی و بیطرفه امپراتوری مدین روسیه بلشویکی گردید. تحولات عظیم سید سی سالهای اخیر در کشور های (اتحاد شوروی) که رویش نهال دموکراسی را از بذر ادبای دیکتاتوری خشن خویش بدنیال داشت، در بیداری از هان ملتها منجمله تا - چکان نقش ما هیبتی داشته است. در واقع این ملت ها در مدت اندک زمانی راه طولانی بی را پیموده و بر تمام بود و نبود ی که طی هفتاد سال بر سرشان آورده اند، مکت پر خاشاکانه دارند و راه خود را از انقیاد کرامی جدا نموده اند.

مهمترین خود گردانی سیاست ملی همانا رسمیت بخشیدن زبان فارسی دری و احیای حروف تحریر

و کتابهای ایشان را سوزانیدند. بر کشورشان پیروزی خود را با زبونی آنان اعلام داشتند. بلکه زخمهای خونچکان تبری را بر پیکر فرهنگ ملی اقوام و ملیتها ی آسیای میانه منجمله زبان ((فارسی دری)) فروشانند، تحریر به حروف آرامی (فارسی - عربی) که از سپید دم میلاد فرهنگ درین سرزمین رایج بود، به حروف سربلیک (روسی) تحویل یافت و در کتبخانه های بخارا، سمرقند تا بد رسه های فرغانه و خجند و ختلان که انباشته از کتب تاریخی، علمی، فلسفی و ادبی با این حروف پیوند خورده ختاند شده و یا نسوخ گردیدند. ازینجا بود که رشته های فرهنگی نسلی پاکدشته آن قطع گردید و روشهای آشکار فرهنگ زدایی حکام انقلابی دست در حلقوم فرهنگ ملی گذاشته و آنرا چنان در هم قشرد که آه در ساطن نماند و این شیوه تا بیشتر از هفتاد سال بر رود یولر فروریخته مد رسه آگاهی ملتها مستولی بود. در روزگار - بعد تر، آنگاه که روشنفکران تا - جیت به عنوان کارشناس و ترجمان به ایران، افغانستان و کشورهای عربی اعزام شدند، هنگام بازگشت بزرگترین دستاورد آنان معرفت با حروف (فارسی - عربی) و خواندن و نوشتن به زبان فارسی دری بود. چنین اشخاصی چون پیامبران آسمانی همام شاخ عزت و سرافرازی را در پیشگاه مردم خود احراز میکردند و تکریم میشدند.

هفت سال پیش ازین تا جیکستان را دیده بودم، در آن هنگام تازه نسیم سیاست باسازای بر رویانهای معنویت انسان آن دیار می - وزید. مردم با پیوند نبودند، که باسازای در خط تجرد روشهای قهری و غفن کاریهای حکام گذشته سیر نماید. وهم نمیدانستند که سرانجام این سیاستها به کجا منتهی میشود. و در عقب شمارهای (پرستریکا) ی آقا ی کرباجف چه سالی نهفته است، اما امر مسلم آن بود که مردم، روشنفکران و جوانان از فضای حاکم سیاسی چون مارگزیده ها از مارچومه ها میترسیدند و ترس و دلهره چون سایه آنها را تعقیب میکرد و حتی نسبت به سیاستهای حاکم در دل خود هم کوچکترین تردیدی را نمیتوانستند راه دهند. در همه جا، در محافل روشنفکران تاجیک همواره با ارائه این بیست ((عراقی)) که ((تا اشارات نظر نامه رسان من و توس - نشودفا تر کنی آنچه میان من و توس)) رسز های فرو خوابیده در گورستان آرزوها را بیان میکردند. این شعردرقضای حاکمیت خفقان آور سیستم تک حزبی که هسان اندیشی را برخلاف تو - انین آفرینش و طبیعت متنوع انسان بر مردم تحمیل میکرد، جهانی از راههای ناگفته رادرنهن شنوند. بیدار میبود، زیرا استعمار نویسن نه فقط همین بود که بلشویکهای انقلابی در آغاز تسلط خویش بر دارالاماره بخارلورحانیون، وطن - وستان و مبارزین را بستند، کشتند

اند و ختم سخنیت که باید بالای آن مکت نمود و با درس آموزی آنان خطوط آینده را روشن ساخت. راه انتخابی ما راه دشوار و - پرخم و پیچ بود، هدف از آن طو - ریکه در کلیه اسناد سازمانی، در سخنرانی های رهبران، در رتینگ ها و تظاهرات خیابانی، در گرد - همایی های وسیع سازمانی و بالاخره در نشریات ماهنامه میهن انکسار و وسیع یافته است. در یک سخن بهبودی و بهر روزی جامعه مردم، تعالی و ترقی وطن، احیا، ورشد فساخر و ارزشهای فرهنگی، کلتوری ملی و اجتماعی بود، که منحصیث میراث گرانهای از گذشته های دور از تیاکان و اسلاف نام آور و کار آگاه ما به ما رسیده است. در این راستا با اینکه از هر گنجینه فلسفی و علوم بشری استفاده می کردیم و به هر اندیشه به مثابه دستاوردی از تفکر انسانی تکیه می کردیم، اما هیچگاه از ارزشهای معنوی اسلام منحصیث اید یالوژی سلط جامعه و مردم، که در عقول و قلوب آنان چونان مشعل فروخاک راهگشا و راهبر مسیراندیشه و عملکرد های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شان قرار دارد، لحظه ای هم چشم نهوشیدیم، و هدایات و احکام نجات بخش آنرا سرد فتر کارنامه های خویش قرار دادیم. ما به اندیشه های اسلامی آنطوریکر شهید بدخشی گفته بود از بدب گاه اهداف استراتژییک خود نظری داشتیم و از آنرا احکام آنرا در تطابق به پیشرفتهای علمی و تکنیک لوژی عصر جستجو میکردیم، نمائیکه فقط به ظواهر و خشک و تمبیدی به بقیه ای (۶)

دانشندان مضمون و محتوای یک پدیده یا قضیه را ((جوهر)) دانسته و شکل صورت آنرا ((عرض)) و دارای اهمیت درجه دوم میدانند. گرچه این بخشبندی صحیح و درست است، اما بسا دیده شده، که خود شکل و صورت تاثير تعیین سازنده - یی بر محتوا و جوهر داشته است. برائثات این مدعا به ویژه در عرصه های اجتماعی و سیاسی میتوان دها مثال بیان داشت، که سخن ما را از آنچه می خواهیم بگویم طولانی تر خواهد ساخت، هدف اصلی ما از این نوشته ضرورت سازمانده سی و سازمان یابی هر چه مستحکمتر و منظمتر یک شکل سیاسی است، که بهترین شکل و صورتی باشد، معاصر یک محتوا و جوهر ذاتی مبارزه سیاسی که با ایجاد گسترده و وسیع خود بیشتر از بیست و سه سال زنده گی ما را به خود معطوف داشته و فراگیر ساخته است. ۲۲ سال در عین یک جامعه و تاریخ آن بسیار چشمگیر نیست اما به حساب عمر افرادی که در این مدت به امر معنی منجمک هستند، خیلی زیاد و درخور توجه میباشد.

مهرن ایست که یک سازمان سیاسی از افراد آگاه، سوول و متعهد تشکیل میگردد. این افراد قاعدتاً بر افراد عادی جامعه متا یز اند و لایه بر لایه اند، که میباید داشته باشند. پس زنده گی آنها را نمیتوان عادی شمرد. و اما ما راهیان راه بدخشی راه انسانسالاری با شمار خدمت به مردم و به ویژه آنها بیکه در قید صد گوجه حیران و فقر، تهیدستی و دها گونه جور و ستمگری ملی و مذهبی و ... به سر میبرد و بسا شمارهایی آنها از زیر بار اینهمه اجحاف و نابرابری ها جمع شدند، شکل پذیرفتیم، مبارزه نمودیم و در این راه کتله و گوهها را پیمودیم و دره ها و رودها را در نورددیم، نه اندوه شکست و بیم نابودی ما را از پای در آورد و نه اغوا و توطیبه گریهای مخالفین ما را از راه مان - بر - گشتاند، نه شلیک شبانه مسلحانه در پولیکوتها، نه سلاسل زنجیرها شکنجه گاهها فکرمان عوض ساخت نه از ((سپیده های دروغین)) نیسیس بر لب آوردیم و نه از آزار عاب و تخویف زورگویان، اشکی از چشم فروریختیم. با اینهمه به راه خود ادامه دادیم و از هستی خویش در جامعه نقش گذاشتیم، اما اینکه در این طی طریق چه ها کردیم و چه چیزها دیدیم و کد اچینستی

نوطه گران تلاش کرده اند از آنها بهره برداری کنند. یک فصل کتاب، در باره سه روزی است که، رئیس جمهور و خانواده اش، در انزوای کامل در سواحل کریمه گذرانیدند. ((کرباجف)) در باره افرادی مینویسد که، از خود شهادت نشان داده اند و خود را سپر دفاع از دموکراسی کردند. نسل جدیدی از مردم که یاد گرفته اند به ارزش های جدیدی که در نتیجه پرورستر - ویکا وارد زنده گی آنها شد، ارج بنهند. مردمی که دفاع از این ارزشها را نسبت به همه چیز - شان، در اولویت قرار داده اند.

درص (۳)

مطالعه کتاب به ما می آموزد که تغییر و تحول اجتماعی بر اتحاد شوروی تا چه حد عمیق و اساسی است. تغییر و تحولاتی که به طور اجتناب ناپذیری با نا آرامی و نارضا - یی عمومی مردم از کمبود ها و نقایص زنده گی روزمره همراه است و کوند تا - گران دقیقاً در صدد بودند از آن سو استفاده کنند. ((کرباجف)) با صداقت و صراحت از اشتباهات و دیدگاههایش میگوید، از اختلافات و درگیری های در جنبش دموکراتیک، از همان چیزهایی که

کتاب کودتای اوت که با وجود و لایح کودتای ماه اکتبر روی به عالم میباید پسند گویا یک نگاشته شده است. از شماره (۱۲۵۸) چه دیده گویان به همه به صورت مسلسل به چاپ رسیده است، کتابها را میباید که در دست خوانندگان خواهد رسید.

کتاب ((کودتای اوت)) میخا - ئیل گورباچف، تجزیه و تحلیل علل و عواقب کودتای اوت است که در روز ۱۸ اوت آغاز شد. چرا و چگونه این نوطه علمی شد؟ در پس این کودتا چه چیزی قرار داشت؟ کودتای اوت برای نابودی تمام تحولاتی که در عرض شش سال گذشته برای تغییر ماهیت جامعه شوروی بعمل آمد. تحولاتی برای تبدیل اتحاد شوروی به یک جامعه آزاد، دموکراتیک و متبدن، تحولاتی برای نجات گره زمین از تهدید جنگ هسته ای.

میکهیل گورباچف
 کودتای اوت
 حقایق و درسها
 THE AUGUST COUP
 THE TRUTH AND THE LESSONS

کتاب ((کودتای اوت)) میخا - ئیل گورباچف، تجزیه و تحلیل علل و عواقب کودتای اوت است که در روز ۱۸ اوت آغاز شد. چرا و چگونه این نوطه علمی شد؟ در پس این کودتا چه چیزی قرار داشت؟ کودتای اوت برای نابودی تمام تحولاتی که در عرض شش سال گذشته برای تغییر ماهیت جامعه شوروی بعمل آمد. تحولاتی برای تبدیل اتحاد شوروی به یک جامعه آزاد، دموکراتیک و متبدن، تحولاتی برای نجات گره زمین از تهدید جنگ هسته ای.

کودتای اوت

گرجاچف برداشت کامل و دقیق از عملکرد خود ارائه میدهد. از دلایلی که او را اادار به عمل کرد از عملکردش در اجلاس شورای عالی در اواخر اوت و در کنگره نمایندگان خلق در اوایل سپتامبر (کودتای اوت) کتاب است که جهان در انتظار آن بود. اثر بی - سابقه مردمی که مفسر اصل تغییرات در اتحاد شوروی است، مردی که سرنوشته اصلاحات و زنده گسی خود و خانواده اش در سه روزی که میهنیست نظام نوین جهانی را محدود و منجر به بازگشت جنگ سرد شود، به مخاطره افتاد.

● ● ●

((میخائیل سرگیویچ گرجاچف)) اولین رئیس جمهوری که به طور دموکراتیک در اتحاد شوروی انتخاب شد، در دوم مارس (۱۹۹۱) در دهکده ((پروتوی)) در منطقه ستاور و پول ((جنوب روسیه)) به دنیا آمد.

در سال ۱۹۵۵ از دانشکده حقوق دانشگاه دولتی مسکو در سال ۱۹۶۷ از انستیتوت کشاورزی ستاور پول فارغ التحصیل شد. (گرجاچف) از او اسط دهه ((کومونست)) (سازمان جوانان حزب کمونیست) و تشکیلات حزبی - انگاور پول را بمعهد داشت. در سال ۱۹۷۸ دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و در مارس ۱۹۸۵ دبیر کل حزب شد. در سال ۱۹۸۹، کنگره نمایندگان خلق ((گرجاچف)) را به ریاست شورای عالی اتحاد شوروی برگزید. وی در مارس ۱۹۹۰ رئیس جمهور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی شد.

عادت جدید، روند کلی سیر وقایع بدون شک تحقیقات پیرامون جرم خائنین، راه را برای درک و فهم کاملتر و دقیقتر وقایع و دستپاچی بنتایج درست هموارتر خواهد ساخت. اگر چه من متقاعد شدم که قضاوت ها و نظرات مطرح شده من، به طور اصولی، کماکان به نفع خود باقی خواهند ماند.

م - گرجاچف
سپتامبر ۱۹۹۱

فصل اول
همچون صاعقه از آسمان ؟
احتمال وقوع کودتای یا توسل به زور و شایعات پیرامون آن، برای انجام آن، برای چندین ماه در جامعه شوروی مطرح بود. در نتیجه، کودتا به طور غیر منتظره، همچون صاعقه از آسمان، به وقوع نه پیوست. در پاسخ به سوال - شخصی که بهتر از یک بار از من پرسیده شد، همیشه جواب میدادم که کودتا در شرایط امروزی و اوضاع کنونی غیر ممکن و شکست آن محکوم است و فقط دیوانه ها ممکن است به چنین اقدامی دست بزنند. در بیان چنین اظهاراتی، مقصود من هرگز کم بها دادن به خطرات حالات چنین هیستریک که توسط دست راستی ها در مطبوعات به آن دامن زده میشد و برخی از جنرال ها در جلسات کمیته مرکزی با سخن رانی های تحریک آمیز مطرح میکردند و خراب کاری های حزب و مامشین دولتی در تمام سطوح که در بسیاری از تصمیمات پرسترویکا انجام میشد نبود.

بانگوشی به گذشته، به وقایعی ۱۹ تا ۲۱ اوت، باید بگویم که منطبق اصلاحات عمیق و ژرف، وقوع چنین وقایعی را رد نمیکردم. من تشخیص داده بودم که وقایع میتوانند گاهی کاملاً غیرقابل انتظار باشند. اساس چنین - تصویری چه بود؟ تغییرات همه - جانبه بر کل ساختار اجتماعی ما و منافع بنیادی تمام اقشار جامعه تاثیر گذاشت. مهتران، من هرگز فراموش نکرده ام که حزب به نام مردم ولی بدون کسب مشروعیت از مردم بر آنها حکومت میکرد. این تغییرات بر ارتش نیز اثر داشت. آنها را نیز درگیر اصلاحات دست نیافتنی منتج از سیاست ((تفکر نوین)) به صورت درام خلق اصلاح و نهضت دگرگونی ((دفاع کالی)) کرد. روند تبدیل مجمع نظامی - صحنی به نفع قاصد غیر نظامی به واقمیت درآمد. ولی پیشبرد این اهداف با مشکلات روبرو شد و شاهد بسیاری وقایع ضعیفی بودیم. مردمی که در استخدام این بخش از اقتصاد هستند شامل سازمان یافته ترین، از لحاظ روشنفکری مستحکم ترین و به نوع پیشرفته ترین بخش جامعه را تشکیل میدهند و در عین حال از مزایای ویژه و خاصی برخوردارند. حال، علاوه بر همه اینها، جوانب گوناگون سایل قومی روند پرسترویکا را نیز در نظر داشته باشید و اصلاح قوانین مربوط به

مالکیت، تلاش برای تغییر محرکهای کاری و انتقال به اقتصاد بازار، و بسیار بیشتر و با زهم بیشتر، همه چیز، با هم بلاخره به اینجا رسید. کشور به سمت بحران سیستماتیک سوق یافت. منطبق تکامل جامعه نیاز به تغییرات عمیق را ضروری کرد و در طی این طریق تضاد های مردمی نیز پدیدار گشت.

فرهواشی سیستم قدیمی منجر به بی ثباتی و عدم آرامش شد. در هر حال، هیچ راهی وجود نداشت که اصلاحات به صورت عادی و آسان در چنین کشور عظیمی پیش رود. کشوریکه در آن، برای ده ها سال یک دولتی توتالیتر به انحصار قدرت و غلبه، سلطه کامل حاکمیت دولت بر مالکیت، بر سر کار بود. بنا برین روند اصلاحات آردآور بود و اثرات عواقب جدی بر زندگی مردم به جا گذاشت.

در چنین شرایطی، توطئه - کران تلاش کردند تا کشور را به سیستم استبدادی سابق بازگردانند. این وضع، نتیجه سیر کند، متناقض و ناهماهنگ عملی - شدن سیاست های ما، به ویژه در زمینه ترمیم مامشین سابق دولتی من همچنین به یاد می آورم:

تاخیر در نابودی انحصار حزب - قدرت و ساختار پرورکراسی حزبی که توسط رژیم قدیمی وجود آمده بود - غم و اغاض غیر قابل توجیه در رابطه با افرادی که پرسترویکا را نه پذیرفته و وفاداری و سرسپردگی خود به استالینیسیم و هر چیزی که به آن مربوط میشد را حفظ کرده یا در بهترین شرایط مبلغ دوران پس از استالین بودند.

در کنگره، بیست و هشتم حزب و در پنجم های بعدی کمیته مرکزی شاهد نبرد بی امان طرفداران و حامیان اصلاحات دموکراتیک و افرادی که در تلاش بودند تا مانع این اصلاحات شوند، بودیم. و همین ماجرا در کمیته های محلی حزب در جریان بود. سیستم قدیمی با اینکه صدمه دید و تضعیف شده بود، اما به اختلال و سنگ اندازی ادامه میداد و مانع حرکت جنبش به سمت جلو میشد.

در زمان وقوع کودتای نافرجام چه اتفاقی روی داد؟ نبرد سرنوشت ساز بین نیروهای ارتجاعی و دموکراسی نبردیکه بلاخره به نفع ما پاینده وقوع پیوست. این واقعه حل و فصل تضاد های انباشته شده را رقم زد. بسیاری مردم اکنون میپرسند:

((آیا واقعه کربلا چه نتایجی داشت؟)) البته احتمالاً نتایجی برخوردار طایف و تمین کننده نیروهای ارتجاع و احیای مامشین میگردم. من در این امر تنها نبودم. اما چه نتیجه؟ قرار بود آوان گرفته شود؟ از همان ابتدای بحران که در نتیجه تغییر و تحول اساسی جامعه ما بوجود آمده بود، همواره تلاش کردم تا مانع حل و فصل انفجار آمیز تضاد های موجود شوم. میخواستم با انجام حرکاتی تاکتیکی و قطعی، فرصتی به دست آید تا به روند دموکراتیک این اجازه داده شود. باکسب ثبات و استحکام کافی بتواند روشهای قدیمی را منکوب و

آن مینگریستیم. در روند کار و پیکار سیاسی ما همیشه مردم و توده های وسیع مستضعف در نظر بوده و هرگونه تغییرات و تحولات اجتماعی را به خواست و قیام مردمی من پنداشتیم. با این جنبش میان مردم رفتیم و جدا از آنها از بالا نظاره گر نگردیدیم. و چند وچونی در باره شان نمیکردیم. ما پیروزی خود را در پیروزی مردم می دیدیم؛ زیرا عامل اصلی تحولات و انکشافات را در وجود این نیروی بالنده و پرتلاش می یافتیم، و نقش پشاهنگ و روشنگران را در تسریع این روال لحظه ای فراموش نمیکردیم. ما معتقد بودیم و هستیم که پشاهنگ جامعه باید از عناصر آگاه و روشنفکر متکی به مردم و وابسته به غیر تشکیل گردد، و مانند پشه های رهنمون سازش از سرچشمه های زلال خود جوشی و ملی گرای آبخورد نه از تفکرات قرار داری و انارت بار بیگانگان و الگو سازی های غیر واقعبینانه. به نظر ما روشنفکر پشاهنگ که تحلیل از وضع شخصی جامعه را بر مبنای واقعتهای عینی جامعه می نماید، میداننده که آرایش های ملی و اجتماعی اقتصادی جامعه چگونه نضج یافته و پیوند های مادی و معنوی مردم چه شیرازه ای را به خود گرفته است.

با این درک، پشاهنگ مسؤول راه مبارزات سیاسی را در پیش میگرد و در زمینه های مختلف از نبرد سلحانه تا اشکال سالم - آمیز و گونه های دیگر آن اقدام میکند. به همین مبارزه سیاسی به هر شیوه و ابیتی که باشد تشکک

سیاسی، سازمان بخشی و سازمان یابی را ملاحظه. این شکل و سازمانی که چون آگاهانه و اراده افراد آگاه و متعهد صورت میگردد، یقیناً مایه و موازینی هم در ایجاد میگردد. تا افراد به جهت دواطلب کارکرد های خود را در جهان بسازند و در این راه که پیش گرفته اند، سازمان انقلابی و حکمتکشان افغانستان نیز با همین اعتقادات و رجحانات در ۱۵ امد سال ۱۳۴۷ به رهبری شهید بدخشی و عده یی از همروزان یا به عرصه وجود نهاد و با خطوط شخصی - مرا می خود به فعالیت سیاسی آغاز کرد و با همه فراز و فرود های که دیده است به هستی خیزان ادامه داده و افتخاراتی نصیب گردیده است. بدیهست که در جریان کار و پیکار و عملکرد های مختلف سیاسی اشتباهات و نواقص هم داشته است که از هر کدام آن تجربه، به دست آمده به شناخت علت ها پرداخته شده تا در کارکرد های بعدی تکرار نگردد. در این جریان افراد متعددی در صفوف و ارگانهای سازمان در مقاطع مختلف زمانی درخشیدند. قداکاری ها چه نمودند و حتی جان شیرین خود را فدای اندیشه و آرمان خود ساختند. عده یی هم در خم و پیچ مبارزه توان رفتن را در پاهای خسته خود ندیدند و در نتیجه راه ایستادند.

برخی زنده گی شخصی و به خود برداختن را مرجح دانسته و از سازمان کناره گردیدند. اما سازمان چون نسو خود زنده بمعمال با قبول دفع و جذبها به راه خود ادامه داد و اکنون با داشتن انبوهی از تجربی که در عمر ۲۳ ساله خود و به ویژه سیزده سال اخیر تاریخ خونین کشور اندوخته است. در آستانه رویدا دبا اهمیت تاریخی قرار دارد این رویداد همانا کنگره سازمان است که بر اساس فحلاً آخرین اجلاس کمیته مرکزی سازمان انقلابی و حکمتکشان افغانستان باید مقرب تدویر گردد.

اشتراک کنده گان کنگره که بر اساس رای گوی آزاد و مستقیم اعضا انتخاب شده اند به تعیین نحوه ترین و وفادارترین و صدیق ترین عناصر آگاه سازمانی اند که با اشتراک فعال و سهم گیری مثبت و مسوولانه خویش در باره خطیر ترین سایل آرمانی و تشکیلاتی سازمان به بحث پرداخته و نتایجی از آن به دست خواهند آورد که خطوط کار و پیکار آینده را مشخص خواهد ساخت.

کنگره، سا زمانی در شرایطی دایر میگردد که تغییرات ژرفی در جهان رونما گردیده، انقلا ب ها و اختلاف های ارد و گاهی از میان رخت بسته است. دولت شوروی که خود را متکامل و سوسالیتم قلمداد میکرد از هم فرو پاشید و به جمهوری های مستقل تجزیه شد. حزب کمونیست شوروی که علیرود و کجیم در جهان و انبوه میشد مضحل گردید و در اکثریت جمهوریت های



شوروی سابق احزاب غیر کمونیستی زمام قدرت سیاسی را به دست گرفتند. اروپای شرقی منحیت یک سک سیاسی نظامی و بیجان و آرسا زهم فرو پاشید. ندای آزادی و دموکراسی در اکثریت نقاط کسره ارض بلند شد. نمره جبهه های ملی گرایانه یا لاتر این تغییرات رساتر گردید و احزاب و سازمانهای که برام شان بیشتر متکی به احیاء حقوق آزادی و رفاه ملی - فرهنگی اقتصاد و سیاسی ملت معین مان بود قدامت نمودند و حتی خواستار احیاء خاطر گذشته های دور خود شده اند که حتی آن ارتسروییست است.

کنگره سازمان ما در شرایطی تدویر می یابد که امریک به حثیت یگانه قدرت سیاسی نظامی جهان بعد از فریاض ارد و گاه سوسالیتمیستی قد می افرازد و آنچه را که حتی در دورترین نقطه جهان خلاف خائف آرزندهانه خود می داند، طیه آن اقدامی نموده و با لطف الهی همی قضا یی جهانی را به محور منافع خویش میچرخاند.

ادامه دارد

تاجکستان مرزهای آزادی گام میگذارد

از ص (۱)

آنست که برخلاف تسمیه (جمهوری تاجیکستان شوروی) این زبان فقط می توانست زبان روستائیان و دهقانان اصالت پرورد هات باشد و حلقه های روشنفکری و شهری در اسارت فرهنگ وارداتی مترقی (۱) افتاده بودند و حتی بسیاری از آنان قطع نظر از محیط کار و رسمیات دولتی در خانواده های خویش به زبان روسی حرف میزدند. اکنون زبان فارسی در از مکتب و دانشگاه گرفته تا اداره دولتی، بازار اقتصادی نشریات رادیو تلویزیون و سایر نشریات جمع زبان رسمی و همه گانیست. در حال حاضر در جمهوری تاجیکستان احزاب و سازمانهای سیاسی به نامهای ((حزب دموکرات های تاجیکستان))، ((سازمان ملی رستاخیز))، ((حزب نهضت اسلامی)) و ((سازمان ملی کوروش کیمر)) به فعالیت سیاسی میپردازند این احزاب با درک شرایط حساس

میان ملت روس مدغم سازد و همسان سازی اجتماعی را بوجود آورد، با آنکه عکس العملهای وجود داشت اما صریح و علنی نمیتوانست عنوان شود. ما در ۴ سپتامبر (۱۹۸۹) کنفرانس موسس سازمان رستاخیز را دعوت نموده و برنامه و آیین نامه آنرا تصویب نمودیم. برنامه و آیین نامه خود را به منظور ثبت به وزارت عدلیه جمهوری تقدیم نمودیم با مخالفت روبرو شدیم. زیرا در این برنامه اصلاحات بنیادی در عرصه زراعت، صنایع، فرهنگ، اقتصادی، فضا، سیاست ملی، لغو سیستم موجود و ایجاد حکومت فائزونی تاکید شده بود.

حزب دموکراتیک تاجیکستان، حزب نه، بلکه آله دست مکموند واد بکهای جاه طلب را به دور خود جمع کرده و به عضویت اشخاص خیر علاقمندی نداشت. اکنون بلاخر سیاستهای خشن گذشته تحولات

چراغ معرفت انسان یا کلام خدا بودند. این کانونهای بزرگ اسلامی توسط روسها به موزیم ها بدل شدند و چراغ خرد و دانایی ملت ما را خاموش گردانیدند. ملت بدون دین و ایمان زنده گی کرده نمیتواند و ملت مسلمان تا جیک با کسب استقلال کامل خود نمیتواند آزادی دین و مذاهب را به دست آورد و این راه دراز را با پای دراز باید پیمود.

سازمان ملی کوروش کیمر که هیچگونه القاب قراردادی سیاسی را در نام خود ندارد، بیشتر حس کنجگویی مرا برانگیخت و به دیدار فاتح عبدالله ارد مهر رئیس این سازمان رفته و در باره فکر کرده تا همین چنین سازمانی نظارت نامورده را جو یا شدم که چنین گفت:

به تاریخ ۲۱ سپتامبر (۱۹۹۱) با گروهی از روشنفکران آگاماتاجیکستان سازمان را ایجاد نمودیم. نیاز ما به تاسیس سازمان از آنجا ناشی شد

کودتای اوت

از ص (۲)

دلپسته گی و وابسته گی مردم به ارزش های جدید را افزایش دهد و تقویت کند.

به طهر خلاصه میخواستم کشور به مرحله برسد که هر تلاش و تقاضای برای کسب و تصرف قدرت محکوم به شکست شود. هدف اصلی و اساسی من علیرغم تمام مشکلات و مایه موجود، ادامه حرکت در مسیر اصلاحات - با وجود تمام درد و رنجی که بوجود می آورد - و مستگیری چنین در راستای سیاسی و بر پایه قانون اساسی بود.

در عرض یکسال و نیم گذشته برخورد نیروهای ترقیخواه و ارتجاعی تشدید و از دسامبر و حتی شاید پانزده گذشته به صورت بسیار حاد و بحرانی در آمده بود. حتی برای پنهان نگه داشتن مواضع برخی افراد هیچ تلاشی صورت نمیگرفت. در خواستهای مکرری در مورد اتخاذ ضوابط اضطراری مطرح و پلینوم های کمیته مرکزی تبدیل به صحنه نبرد های واقعی شده بود. مانند جلسه پلینوم اوت ۱۹۹۱ که برای مردم بسیار تکان دهنده بود. در آخرین پلینوم ۳۲ تن از ۷۲ دبیر کمیته های محلی حزب در فدراسیون روسیه اعلام کردند که گویا چف باید جوابگو و مسؤول شناخته شود.

من مذاکرات خود با «فلسیپ کوزالس» (نخست وزیر اسپانیا) در تاجیکستان سال جاری در مسکو را بیاد می آوردم. من آن زمان گفتم: «وایا من موافقت کرد که - برخورد های فوق العاده تعیین کنند»

و اساسی در جامعه ما بین ساختار های سیاسی اجتماعی قدیمی و خود جامعه که دستخوش تغییرات اساسی شده بود در جریان است. آن ساختار ها محکوم به شکست

بسیار بودند و باید تصمیم می یافتند. تمایل و آرزوی همیشگی من تحقق این امر از طریق دموکراتیک و به دور از خونریزی بود. امید وار بودم حتی برای یکبار هم که شده در تاریخ کشورمان، بی توجیه دست در دوران تصورات انقلابی از خونریزی پرهیز کنم.

به جز این چه رفتاری از متحرکان و بانان پرسترویکا انتظار می رفت؟ واگر غیر از این عمل می شد این بانان چه نوع دموکراتها می به شمار می رفتند؟ ما چه در داخل و چه در کل جهان قاطعانه مخالف حل و فصل سیاسی و مشکلات از طریق توسل به زور هستیم. ما تلاش کردیم تا هر نوع اقدامی برای یک کودتای ارتجاعی را دفع کنیم.

((جیمز بیکر)) وزیر خارجه آمریکا در دیدار ۱۱ سپتامبر به من گفت: ((آقای رئیس جمهور، طی چند روز اخیر، جورج بوش و من بسیار زیاد در باره سیاستهای شما به تفکر پرداختیم و پس از آن مسیر ما سوز و سازش همسارا را درک کردیم. شما میخواستید با کسب فرصت، مانع خرابکاری نیروهای محافظه کار در سیاست های

اصلاح طلبانه شوید.))

بلی، این واقعا همان چیزی است که بود. سیاست سازش برای کاهش تنش در لحظات بحرانی و مخاطرات جدی، لازم و ضروری بود. همان شرایط ماههای سپتامبر و دسامبر ۱۹۹۰ و بار دیگر بهار ۱۹۹۱، که فریاد های ((مرگ بیکر دبیر کل آمریکا بر رئیس جمهور)) به گوش می رسید. باید یاد آور شویم که نشاء این فریاد ها، گویا گون واز همه جهات بود. ما باید به عملکرد دست می یافتیم که خیلی حساب شده شرایط را برای استحکام شرایط اصلاحات تا همین میگرد، تا مسووم آنها را کاملاً درک کرده و قدرت کافی برای دفاع از آنها را به دست می آوردند. دقیقاً در چنین شرایط دشمنی بود که رئیس جمهور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی برهبران (۹) جمهوری در ((نورو-اوگارو)) گسرد هم آرزوی و بیانیه مشترکی را که نقش غیر قابل انقضای می کرد، صادر کردند. این

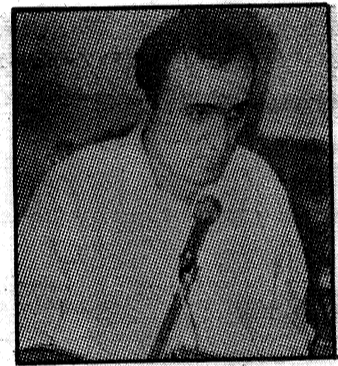
چانه در حال حاضر بسیار شناخته شده است. کرد های ((نورو-اوگارو)) باعث شد که جامعه محبت به نیاز دستیابی به یک توافق صولی، شناخت لازم و درک جدیدی پیدا کند. من تکرار می کنم: در سراسر این سالها، هدف من، حفظ نجات روند سیاسی پرسترویکا بود. به همین دلیل تصور کردم تسریع در امر دستیابی به پیمان اتحاد، برای ادامه روند تغییر و تحولات همه جانبه اقتصادی و سازماندهی مجدد حزب، امری ضروری و حیاتی است.

پیش نویس پیمان اتحاد برای امضا آماده بود. قرار بود روز ۳۰ اوت، هیات های از شش جمهوری در سالن ((سنت جورج)) کاخ کرملین آن را امضا کنند و من به عنوان رئیس جمهور سخنانی ایراد کنم.

من درخواست برگزاری اجلاس ۲۱ اوت شورای فدراسیون برای تسریع روند اصلاحات و حل و فصل مشکلات موجود در زمینه مواد غذایی، سوخت، ثبات مالی و ... را مطرح کردم.

در یک کلام، ما نیازمند نقطه عطفی دموکراتیک، موثر و همه جانبه در روند اصلی اصلاحات بودیم. تا به مرحله برسیم که دیگر جای برای افرادی که نمی خواستند و یا نمی توانستند از روش تفکر و عملکرد دستوری و متبرکزه پی رها پی بایند، وجود نداشته باشد.

نقطه گران در یافتند که زمان علیه آنهاست و فرصت را از دست می دهند. لذا تصمیم گرفتند نقشه ها و طرحهای خود را عملی سازند. کودتای نافرجام آنها، واکنشی بود به کرد هم آیین ((نورو-اوگارو)) و مهمترین دستاورد آن، یعنی پیمان جدید اتحاد کشور های مستقل.



شادمان یوسف

سیاسی در لحظه گزوف در خط اتحاد و ائتلاف وظایف ملی خود را در جسمی و نظام دنبال مینماید. در انتخابات ریاست جمهوری که در ماه نوامبر امسال در جمهوری تاجیکستان به راه انداخته شد، کاندید ائتلافی خود (دولت خد - اینظر) را به نامزدی ریاست جمهوری تاجیکستان معرفی نمودند اما کاندید آنها به گفته سخنگوی خودشان در اثر توطئه و تقلب کاری حزب کمونیست فقط توانست (۳۶) فیصد آرا را به دست آورد و رحمن نبی یف کاندید حزب کمونیست در پناه حاکمیت بالفعل خویش از انتخابات پیروز بد آمد.

در روزهای تاجیکستان بودم. علاقه گرفتن تا نکات نظرم برنامه سیاسی احزاب جدید، التماس را بدنام، بدین منظور با سوولسین این احزاب دیدار های داشتم. طاهر عبد الجبار رئیس سازمان ملی رستاخیز، پیرامون این سوال که ملی تاجیکستان را مطرح کردند است چنین توضیح داد: ((اندیشه ها از پدید های جامعه سر میزند ما از سیاستهای در بسته هفتاد سال گذشته که در جمهوری ما حاکم بود مجبور شدیم اندیشه نو بیافرینیم، که آزادی فرد و جامعه را در عمل ضمانت اجرایی بخشد. ساختار سیاسی گذشته میخواست با پارچه نمودن ملتها، آنها را در



طاهر عبد الجبار

عینی سیاسی در شوروی رخ میدهد و همه چیز به طور سریع می شود و نهاد های امپراتوری مرکزی فرود میآید. ما متن ائتلافی آزادی تاجیکستان را به شورای عالی تقدیم کردیم و اما پذیرفته نشد و چنین طریقی با زهم از مسکو صادر گردید. اکنون حزب کمونیست بسیار قویخانه از صحنه قدرت سیاسی کنار رفته است. اما تلاشها ادامه دارد تا سلطه خود را به شیوه دیگری بر یک اتحاد نوین بر مردم ما تحمیل نماید.))

یوسف شادمان رئیس حزب دموکراتها در برابر سوالات من اینطور پاسخ گفت: ما باید به گفته شهید محمد ظاهر بد خسی موافق باشیم و ((با اسلام برخورد تاکتیکی نکنیم))، زیرا با برخورد های کین توزانه نسبت به ارزشهای عالی دین اسلام ما را بی معرفت ساختند و ارزشهای فرهنگی و انسانی را از ما گرفتند. ما از ایدئولوژی مارکسیستی پیشین دست کشیده ایم. اهداف دینامی ما را پیروزی جمهوری مستقل تاجیکستان، موجود حکومت قانونی و انتخابی دین کشور تشکیل میدهد.))

دولت عثمان که داعیه احیای تعلیمات اسلام و بازسازی اسلامی کشور را مطرح نموده است، میگردد: ((سرفرند و بخارا دو گهواره زایش اندیشه های انسانی و اسلامی و



فاتح عبدالله اردمهر

که دیدیم بر اساس دسامبر استعمار ملتی به چهار پارچه تقسیم گردیده است. خانواده ها درین پارچه ها به صورت متفرق زیست مینمایند. حتی در عرصه هفتاد سال سیستم در بسته سیاسی کوچکترین اطلاعاتی از هم تیاران خود نداشته اند. این مردمان در کشورهای افغانستان تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و ایران و سایر قطعات گیتی بآرمان، آئین، زبان و فرهنگ مشترک به سر میبرند. امروزه کی، حتی خودمان نیز آنها را به نانهایی مختلف یاد میکنیم و ما باور داریم که همه آنها هویت اصلی تاریخی ((ایرانی)) را دارند که تا جیک مترادف آنست، رودکی، فردوسی، ابن سینا، سنایی، غزالی، مولوی جامی و دهها ستاره دیگر آسمان فرهنگ و ادبیات پدیدار بزرگوار ما هستند. هدف نهایی سازمان ما آفرینش ایران بزرگ است. در سه کشور منطقه ما، عیدتا تا جیکها (فا) (رسمان) به شتاب بازمانده های از سلاله کوروش کیمر و اسماعیلی سا مانی اکثریت نفوس منطقه را تشکیل میدهند. آرمان انسانی آنها در ادامه خط ارزشمند فرهنگی تاریخی و همچنان میراثهای مشترک گذشته آنان در سببهای شهرهای تاریخی منطقه امکان آنرا میسر میگرداند تا در یک جغرافیای واحد تنظم شوند و رسیدن به این مایل بزرگ میتواند بقعه ص (۹)

مشروعیت حاکمیت

نورالحق ((نور))

از شماره گذشته

شخصی که بدین ترتیب حقوق افراد بد و منتقل شده است سلطان یا حکمران خوانده میشود این شخص را با بزرگترین می شناساند:

((شخص که اعمال او را عده زیادی به موجب پیمانگی که با یک دیگر بسته اند اعمال خود دانسته اند بدان منظور که وسایل و نیروی های آنها را به هر ترتیب که مناسب بداند به کار برد تا صلح و دفاع همه آنها را تا همین کند))

طوری که قبلا به آن اشاره رفت در تمام سلسله مراتب دولت هدف اساسی آن گذاری به صالح علیای مردم و تأمین امنیت آن مردم است. از این جاست که ((هابز)) دولت را بر پهنای پیمان و یا عدم آن به دو نوع تقسیم میکند:

- ۱- دولت تاسیسی
 - ۲- دولت اکتسابی
- ۱- دولت تاسیسی
- افراد وقتی با یک دیگر پیمان بستند که هر یک از حقوق بگذرانند به شرط آنکه دیگران نیز چنین کنند و این حقوق را در اختیار حکمرانی بگذارند، با چنین عطفه - تاسیسی دولت کرده اند.
- ۲- دولت اکتسابی

ایجاد دولت به نوع دیگری نیز ممکن است و آن وقتی است که دشمن بر اجتماع تسلط یابد و حکومت خود را بر آن اجتماع تحمیل کند ((هابز)) میگوید چون مردم فرد فرد یا جمعا تسلط حکمران غالب را بر خود نمیدانند بدان امید که از آسیب او این باشند و در اثر حکمرانی او از دشمنان دیگر ایمنی یابند. این نوع ایجاد دولت را هابز دولت اکتسابی می خواند، او نمونه دولت تاسیسی را در روزگار خود در حکومت جنرال دو تول در فرانسه ذکر کرده است و نمونه حکومت اکتسابی را حکومت نظامی متفقین بر آلمان غرب بعد از جنگ متذکر شده است.

او نظر خود را چنین توجیه میکند که چون مردم با توافق با یک دیگر وجود دولت مقتدری را لازم دیده بودند اختیار حکومت مطلق را در دست جنرال دو تول گذاشته بدان امید که قدرت نامحدود او منافعی اساسی کشور فرانسه را بهتر حفظ کند زیرا مهمترین تکلیف حکمران آن است که در برقراری صلح و نظم کامیاب باشد. ساختن قانون و تطبیق قانون در موارد معین (قضاوت) و اجرای قانون همه از حقوق و تکالیف حکمران است. تکلیف افراد نسبت به حکمران تا وقتی

ادامه می یابد که قدرت حکمران که توسط آن افراد را حفاظت میکند بر جاست زیرا افراد حق ندارند وقتی دیگری نتواند از آن ها دفاع کند خود به دفاع از خود بپردازند و این حق به موجب هیچ پیمانی ساقط نمی شود.

به عبارت مناسب با موضوع بحث مان حکومت حکمران تا وقتی مشروع است که از منافع اساسی افراد حفاظت کند و وقتی دیگر نتواند این وظیفه اساسی را انجام دهد افراد ملزم به اطاعت از او نیستند. وقتی موقوف ((هابز)) را تحلیل مینماییم دیده میشود که اساس حکومت در نظر هابز اساس عقلی است نه احساساتی و اخلاقی و مبتنی است بر حفظ سود و حقوق افراد و انتقال قدرت مطلق و نامحدود را به حکمران قطعی و دائمی نمیداند به این مفهوم که اگر حکمران نتواند وظایف اساسی خود را انجام دهد و دولت او نتواند سود های اساسی اجتماع را تأمین کند در این صورت پیمان بین مردم و حکمران و یا رئیس دولت منحل پذیرد داشته میشود و مردم می توانند قدرت و صلاحیتی را که به رئیس دولت داده اند از او بازستانند.

پروفسور گوج مویخ انگلیسی در ردیف منتقدان دیگری گفته که دولت در نظر هابز فقط وظایف پاسپاسی و نگهبانی را انجام میدهد هرگاه وظایف دولت در همین محدوده اختصار کرد این تصور از وظیفه دولت یک تصور ناقص است. چه که میدانیم یونانیان قدیم - دولت را بکلیف می دانستند که افراد و اتباع خویش را در راه کمال و پیشرفت اندازد و سعادت آنها را تأمین کند. امروز نیز کمتر دولتی است که وظایف خود را منحصر به برقراری نظم و امنیت کند چنانچه احکام قوانین اساسی اکثر کشورها و وظایف دولت را گستره وسیعی داده و به برقراری نظم و امنیت منحصر نه بوده یعنی تصور مان از دولت بیشتر تصور رمنجست است تا منفی.

علی الرغم انتقاد ناقدین ارجندی مقام هابز در تاریخ تفکر سیاسی دوران معاصر همچنان محفوظ بوده و حوادث تازه سیاسی و جاهد آنرا بر ملا میسازد. به خصوص که هابز متوجه شده است برای ساختن دستگاه فلسفه سیاسی باید از روان شناسی فرد شروع کرد در نهایت یک بیان داشته و پیرامون مشروعیت حاکمیت حاضر اهمیت است و نکته - می باشد:

اول اینکه: نشان داده است اعمال قدرت لازمه هر نوع حکومت است و اگر قدرت حکومت تجزیه شود و هر جز مستقل باشد اداره امور کشور دشوار میگردد. حتی در دموکراسی های امروز حکومتی نمیتوان یافت که در آن اجبار و اعمال قدرت وسیله مهم کار دستگاه حکومت نباشد و لی مشروعیت به این شرط است که اعمال قدرت و اجبار تنها به نفع اجتماع باشد.

انقلاب ۱۶۸۸ در انگلستان به تجزیه قدرت دولت بین شاه و پارلمان خاتمه داد و قدرت پارلمان را برتر همه قدرت های دیگر قرار داد. و این عمل با پیش بینی هابز موافق بود که میگفت ممکن است حکمرانی در دست انجمنی از مردان باشد و معتقد بود که قدرت حکومت نباید بین شاه و پارلمان یا بین پارلمان و ملت تجزیه شود. حکومت انگلستان از انقلاب ۱۶۸۸ به بعد تفوق پارلمان را بر شاه مسلم ساخته تعیین نمود.

عوامل تضعیف دولت با توجهات انحلال آن:

پدیده ها همه از خود عمری دارند و درین عمر مراحل طفولیت، مرادقت، جوانی، قوت، پیری و شیخوخت داخل میشود. طوری که برخی ها در طفولیت میبندند و برخی دیگر در مرادقت یا جوانی و تعدادی از عمر دراز بهره مند می شوند وضع حکومت ها و سیستم ها نیز چنین است و حالت آنانیکه زمام حکومت زوربری یک سیستم را برعهده دارند ازین اصل منتهی شده نمیتواند و به ویژه ساخته های کسانی که خود فنا پذیرند جاویدان خردی را که ادعا می کنند واقعا دراز ایستادگی های درونی حفاظت کنند زیرا دولت بنا بر اساس تقویت جاست و یا تا قوانین طبیعت و عدالت بر جاست، باید پایدار باشد. وقتی دولت نه به علت استیلا دشمن خارجی بلکه به علت ناپایداری داخلی و اختلالات داخلی - انحلال می گزاید تقسیم توجه مردم است نه از لحاظ که عناصر تشکیل دهنده دولت مواد آن می باشند بلکه از لحاظ اینکه اثر - پنداره دولت هستند زیرا مردم که سرانجام از زور و خورده ستیزه دارم خسته میگردند حاضر می شوند همگی با هم در ساختن بنای استوار و پایداری گرد آید. درین صورت اگر از هنر ساختن قوانین درست و مناسب آگاه نباشند و صبر و تحملی را که برای اصلاح درد های خود لازم دارند نداشته باشند و بی خود معماری هم نداشته باشند تا آنها را در فرمان خود گیرد، و طرح بنایی استوار را بریزد ناچار ایجاد بنایی می کنند که لرزان و استوار است و هر آن ممکن است بر سرانان یا سر فرزندان شان فروریزد.

ص ۵

و بیان قاضی در محکومیت و چیست؟ اکثر جرایم اخباری در نزد محاکم مخبرین نماینده - گان میباز دارند که پیوسته در محاکم حضور داشته و جریبان محاکمه مجرمین صورت محاکمه آنها را تعقیب و تحریر نموده در جریده مربوطه خود نشر میکنند. در لندن یک جریده هفتگی به نام ((نیوزز)) وجود دارد که متعجبانه شش - ماهیون نسخه چاپ میشود که تقریبا تمام محتویات آنرا جریانات محاکم تشکیل میدهد از قبیل طلاق و اعمال ضامنی غیبت و زدی و اختکاف و اختلاس و غیره و اساسا چنین معلوم میشود که انسان در تحت الشعور خود تابعی خاصی به شهیدن اخبار تلقی دارد و به همین علت تعداد نشر این جریده از هر جریده دیگر اضافه تر است. جریده قبل یک نقره اطلاع در جرایم خواندیم که مربوط به قانون مطبوعات می شد در آن از طرف کار و ضوالی ادعا شده بود که حتی آنگونه - قضایای جرمی که در محکمه هم ثابت شده باشد بدون موافقه محکمه مربوطه نشر شده نمی - تواند این نقره کاملاً غیر - مطلوب و وقیدی است بر آزادی مطبوعات و جدا قابل اصلاح است، در جرایم مشهوره و جرایمیکه در محاکم ثابت شده و در آن -

از شماره گذشته:

در استقلال قوه قضائیه

محمد ابراهیم ((غنی))

نماینده جریده حاضر و ناظر جریبان محاکمه بوده و حتی ثبت آواز قاضی و مجرم و غیره را گرفته باشد لازم نیست منع و قید وجود داشته باشد، زیرا که اینگونه تناقض اصول کلی ایضا و اصلاح اجتماع از جریانات محاکم به نظر می آید. انتظار دارد هر چه زود تر در تمدیل و اصلاح آن بکشند، جرایم اخباری ما اگر مطروبت عامری - خواهند سری به محاکم بزنند که اخبار بسیار جالب از آنجا به دست آورده می توانند که خواننده گان را جلب می نماید. در غرب و نوع جرایم نشر میشود که یکی را جرایم جدی و دیگری را - (سنتریشنل) هجانی و احساساتی میخوانند این نوع جرایم دوم اکثر مواد و موضوعات محتویات خود را از جریانات محاکم اخذ می دارند و چنانکه اشاره نمودیم مردم اینگونه اخبار و نشرات را خیلی ها زیاد تر میخواهند و میخرند و به همین علت شمار نشریات آن نسبت به جرایم جدی به مراتب اضافه تر است.

ذکر موضوعات غیر وارد و محل واقع شد در تعقیب اصل موضوع که ارتباط حفظ آزادی افراد از حبس و زجر هینست اجرائیه است یکی دیگر از بهترین وسیله حفظ آزادی افراد و رعیت قانون (هابز کابریس)

که همین از ۱۶۷۹ پیش از صد سال در مالک انگلوساکسون - مرعی الاجرا بوده این قانون عبارت از نوشته ایست که از طرف قاضی به مامور محبس صادر میگردد و در آن امر میشود که جسم محبوس را به محکمه حاضر بدارد با ذکر تاریخ حبس و علت آن در ضمن (عرض حال) که از طرف مردم تقدیم شده بود در - خواست شده که دیگر مامورین حکومت و پادشاهان نمی توانند سر خود و دل خود افراد را محبس بنموده و به حبس نگاه دارند حبس و تعزیر باید به حکم محکمه و قاضی بعمل آید. انتظار دارد از این نقره در قوانین و محاکم ما هم به یک طوری عرض - وجود نماید چرا که (ما) سیه بختان مگر اولاد آدم نهیم (مثلا پولیس نباید اضافه از ۲۸ ساعت اشخاص را حبس نماید در ظرف این مدت اسباب و علت جرم و تاریخ و محل وقوع آنرا به محکمه اطلاع دهد در غیر آن شخص باید آزاد شود و اگر شبهه پولیس هنوز رفع نشده باشد ممکن است بعد از یک تضمین نقدی که معتدل باشد آزاد گردد، وضع قانونی دیگر که ضامن آزادی افراد میشود اینست که افراد یک تعهد و حبس میشوند باید در یک نشو و نه رسمی از طرف پولیس تاریخ حبس و اتمام آن به صورت مختصر ذکر شود همچنان اشخاصیکه از

حبس رها میگردند به صورت مختصر تاریخ رهایی و علت آن قید گردد این نقره تضمین میدهد تا پولیس قبل از رفتاری اشخاص و یا رهایی آن تأمل نماید و یک گونه منع شعوری یا غیر شعوری محسوب شده میتواند. قصد کلی از ذکر این مقدمات حفظ آزادی و کرامت انسانی است نه خوشبختانه امروزه در مالک متحد تر اینکه طرف توجه است، حتی رواج اصول ژوری در محاکم مالک متحدتر هم موضوعی است که در مملکت ما هم خارج موضوع خوانده شده نمی تواند البته یا بعضی تعدیلات آگاهانه اگر اصول ژوری را هم در محاکم یک نوع ارزایی در رفتار و رویه قاضی و تضمین آزادی اقرار تلقی نماییم ممکن است از وجود مقتضی های محاکم استفاده کرد که ناظر بر جریبان محاکم بوده و در فاصله قضاها مانند ژوری ها با قضا قضا پاری و همکاری نمایند. در این حال مقتضی است قانون و مقررات لازم برای آن به وجود آید. مثلا برای هر زون و حوزه مربوطه قضا یک لست از اشخاص و جد شرایط که صاحب حسن شهرت و صفات نیک و علم باشند ترتیب شده نزد محکمه محبوسه موجود باشد و عند الضرورت بقیه ۹

از ص (۱۲)

پیشن و خوانندگان

سرچوک آوازه است که سرخس های سیلوازی گرسنگی مرده اند، امید مردمان کابل زیاد چشم به راه و به امید نمانند و به غرقه های نان سیلو درین سرمای زمستان فرزندانشان را نرسند، زیرا فغان مامورین و کارندان این ولایت به تریا نرسیده، اما هیچ جای را تا حال نگرفته است. اگر سیلوی مزار شریف گندم اضافی میداشت باید به مامورین این ولایت تویج میگرد و شکایات آنان پایان می بخشید. حتی بعد از ۲۸ غریب آوازه بود که نان سیلوی قطعات را هم قطع و نان پزی سیلو سدود میشود. به هر صورت معاش کارگران کود و بوق هم کم است و نرخ اشیا به حد اعظمی بلند، که شکایات در زمینه کاملاً خسته کن شده است. که همکاری چند خریطه کود یگانه راه کمک به آنها است.

جای تعجب است که برای هر کارگر ده بوری کود در بدل قیمت معینه فابریک می دهند و نام آنرا کمک میگذارند. اگر رایگان بدسد گته میتوانیم که مقدار ۰۰۰ خریطه کود و یا مبلغ ۰۰۰ افغانی به هر کارگر کمک شده است. در صورتیکه فعلاً هم قانون اصلاحات ارضی نافذ است و هیچ کسی از ۳۰ جریب و یا ۸ جریب زمین بالاتر ندارند باید عموماً ده تا ۵۰ یا ۶۰ خریطه کود از فابریک بکشند، نه اضافه از آن البته به جز از کویر اتیف ها، در حالیکه اشخاص در فابریک مراجمه میکنند که هر کدام دو هزار و سه هزار خریطه کود امر از مقامات بالا دارند و با فابریک در بدل قیمت فی بوری یا خریطه ۲۰۰۰ افغانی میکنند. در صورتیکه آن شخص پول دارد و آن شخص واسطه دارد هم فی خریطه را ۲۰۰۰ افغانی بخرد و کارگر یک عمر خود را در فابریک گذرانده و در سرمای زمستان و تیز تابستان صبح وقت تا عصر و یا شب تا صبح بیدار خوابی کشیده و در تولید نقش بازی کرده با آن هم نتوانند یک خریطه هم ایش کمک شود. ده بوری که در بدل قیمت برای یک بار طور تصادف بعد از تقاضای مکرر میدهند و در مقابل بالای کارگران منت گذاشته میشود که کمک صورت گرفت. نهدانم در کجای آن نسل کمک را میتوان گذاشت؟ رایگان است؟ نیست؟ از قیمت فروش فابریک کمتر است؟ نیست. یا اقساط است؟ نیست.

در حالیکه فی خریطه کود در بازار به قیمت هشت هزار و حتی بالاتر از آن به فروش میرسد اگر منظور موسسه این باشد که تفاوت آن زیاد میشود و برای یک کارگر آنرا لازم نمیدانند. پس واضح شود که آن شخصی که هزاران خریطه کود را می برد وی چه استحقاقی دارد که کارگرندارد؟ از طرف دیگر در صورتیکه فابریک مقامات می دهند که فی خریطه دیبازار سیاه به (۸۰۰۰) افغانی ارزش دارد و به فروش میرسد پس چرا محصول دست کارگر

ان زحمتکش خود را به چنین قیمت نازل میفروشند و به اصطلاح به اب میاندازند، میشود که فی خریطه را شش و یا هفت هزار افغانی نرخ بگذارند و از عاید اضافی فابریک برای کارگران شان به تناسب کار و مهارت هر کارگر معاش بلند تر بریزند. اگر قیمت نازل کود را دولت دلیل بیاورد که به خاطر کمک به زارعین است. این رامن به صراحت میگویم و کاملاً هوید است که اصلاحی در هاقین به دروازه کود و بوق نمی رسد. و متوجه های کود در شهر هم خالی است و هم به روی دهان قین سدود است و این دهاقین بیچاره اند که به قیمت هشت هزار و بالاتر از آن میخرند در غیر آن کدام رئیس و یا سرمایه دار آنرا به آن قیمت چه میکنند. پس در صورتیکه دهاقین مستحکک اصلی کود اند و از پول دار و وابسته دار به مبلغ کزاف که در بالا ذکر شد میخرند. پس موضوعیک به دهاقین مطرح نیست. بنا باید دولت چاره بالا را عملی کرده و به قیمت کود تجدید نظر نماید. خود شاهد عینی اشخاص و افرادی هستم که از پول کود مانند جلیان تیل و شکر میلوینر و صاحب تعمیر است و جای داد وافر شده اند. بنا اگر این وضع دوام یابد شاید فضای انزجار و طغیان را در فابریک به وجود آورد که برای دولت قیمت تمام خواهد شد و برای مردم نامیز زیان آرد خواهد بود. زیرا کود از مواد گیب شدن آن کسر صد درصد در تولید حاصلات زراعت که رکن عمده اقتصاد مملکت است و در خواهد شد که مملکت و مردم با چنین وضع سیاسی و اقتصادی تحمل آنرا نخواهد داشت.

سهلنا از مقامات مسوول تقاضا دارم تا به نوشته ها و خواسته ها این بگذارند و نوشته های ما را نوشته گران خفت و یا خد متکوران رضا کار را که شکلات راهبیه با زکو و به مسج مقامات در هر جا و هر قافی که هستند میسرانم و کویا تکلیف آنها را آسان میسازم. تا خدای نخواستهد بدون اینکه رنج بکشند، نادیده بگیرند و در پس علاج برآیند به امید حل مشکل برادران کود و بوق ما.

برادر محترم حسین طهیزاده از تهران پایتخت جمهوری اسلامی ایران! با عرض سپاس و شکران از جناب شما که با ارسال نامه های خود ما را متخیر میسازید. این بار هم به شما از وصول نامه تان اطمینان میدهم. برادر محترم شما به صفت همکار افتخاری ((دیهن)) میتوانید با ارسال مطالب نامه ها و اطلاعات ژورنالیستیک به ما منت گذارید. از حسن نظر تان تشکر و سپاسگزاری میسازیم.

در میان بیماری های دولت نخست بیماری های هستند که زائیده نفس در بنیان دولت است و همیشه به نقص است که تن آدمی با آن زائیده شده است.

من جمله یکی این است که آنکس که دولت را به دست می آورد گناه به قدرتی کمتر از آنچه برای حفظ صلح و ایجاد نظم لازم است است. من گند و زائیده که در پهلوی طرقداران دولت در ظاهر ظاهر به طرفداری می نمایند ولی در داخل اخیت و به ستوه آوردن مردم نقش دارند اغناس می نمایند از آن چنین نتیجه گرفته می شود که وقتی لازم است از قدرت که کنار گذاشته بسیاری او به نظر غیر مشروع می آید و مردم اگر شعامت سیاسی و استقامت ریزی داشته باشند طم طغیان و درخش صاحبان بر می دارند به همان گونه که کدگان که نفس در خلقت دارند در معرض آند که دچار مرگ نا به هنگام شوند و یا برای قبح خواص بدی که در طبیعت آنهاست در بدن آنها انواع زخمها و بیماری ها بروز میکند شاهان و روسای دولت و حکمرانان وقتی از اعمال قدرت حتی در مورد آنها بیک در صفتشان قرار دارند خود داری می کنند به طاعت نانی همیشه گی نس با شد بلکه به طاعت آن می باشد که می پندارند هر وقتی بخوانند می توانند آن قدرت را به کار برند ولی چنین فرصت از دست می رود و یا به دست نمی آید و گاه دولت خارجی از آن ها ادا می روش سابق را می خواهد و به بهانه حفظ منافع رها پای خود فرصت را برای ضمیم کردن همسایه از دست میدهد مانند سلسله حوادثی که در کشورمان رخ داد و یا جریان دارد و یا حوادث حرب خلیج که رهنمایت امر باید اخله ایالات متحده آمریکا و متحدانش دولت قوی عراق به شکل نهایت توهین آمیز تصفیف گردد و روسی معنویات زحمت طلبی و سیستم گدازگری پشتهانی تزلزل ناپذیر ملت درجج عراق آسبی ندیده تجدید بنسای ویرانی ها تب وتلاش همه جانبه را به کار میروند.

کودتای نافرجام که به تا ریخ ۲۸ اسد ۱۳۷۰ روزیکه (۷۲) سالگرد استقلال کشورمان تجلیل می گردد در اتحاد شوروی به وقوع پیوست و خبر آن با همان درشت در روزنامه های پیام شماره ۱۸۲ - ۲۷۱ مورخ ۲۹ ر ۵ - ۲۰ و انیس شماره ۱۰۳ - ۱۸۲۷۳ مورخ ۲۹ ر ۵ و هیواد شماره ۲۱۰۸ مورخ ۲۹ ر ۵ - ۲۰ مطابق ۱۶ صفرالظفر ۱۴۱۲ ه ق و ۲۰ ر ۸، ۱۱ میلادی به عبارات ذیل طی الترتیب نشر گردید:

کینادی یانایف وظایف ریاست جمهوری را به عهده گرفت (پیام) کینادی یانایف در شوروی اتحاد مشری به غایره واخسته ((انیس)) (هیواد)) این کودتا که هیچنوع اساس مشریت را در دست نداشت علی الرغم در اسارت داشتن رهبر بزرگ و عظیم تاریخ شوروی به دست طرفداران کودتاچیان و به تمهیر بوریس یلتسن باند جنایت کار و خاشخین ملی در ظرف دروز از هم فرو پاشید و مردم شجاع شوروی به ویزه

از ص (۴)

مشروعیت حاکمیت

ماند ۵۰۰: آژانس تاس می افزاید: کتبه حالت اضطرار در اتحاد شوروی در فراخوان رضوانی مردم اتحاد شوروی اطله کرده است که مسوولیت کامل برای آینده و سرنوشت مادر وطن را برعهده گرفته و تصمیم کامل دارد جدی ترین تدابیر را به خاطر بیرون رفت دولت و جامعه از بحران اتخاذ نماید. در بیانیه این کمیته آمده است که ما از پیروسی های واقعا دموکراتیک و پالیسی های پیگیر اصلاحات که سرزمین شوروی را عصری رفاه اقتصادی و اجتماعی آنرا تأمین نماید و این کشور را قادر سازد که مقام شایسته خود را در جامعه جهانی بگیرد حمایت می کنیم کمیته تأکید نموده است ما یک ملت صلح دوست هستیم و

همه تعهدات خود را محترم بشماریم و هرگونه تلاش که به زبان دیکته طبع کشورمان سخن بگوید بدون توجه به این که آنچه کسی است با قاطعیت کوتاه ساخته خواهد شد. این بود تب وتلاش رهبران کودتا تا برای مشروعیت حاکمیت غیر مشروع خود تجلیات یک حکومت مشروع را به مردم خود و جهانیان تیارز دهد. مادر ارتباط به قوه استدلال خویش در سطحی که برای غیر مشروعیت این حرکت مجولانه نظر خویش را ارائه می داریم تا گریز قطعنامه ای که کمیته دولتی به مثابه نیرو های زباید اتحاد شوروی صادر کرده است حتی البقدر آنرا در ذیل پیام شماره ۱۸۲ - ۲۷۱ مورخ ۲۰ اگست متن آن را چنین نشر کرده است: به گزارش آژانس تاس کمیته دولتی برای حالت اضطرار در پیروز در اتحاد شوروی قطعنامه ذیل را صادر نمود: با توجه به حفظ منافع حیاتی مردم مان و اتباع اتحاد شوروی و استقلال کشور و تمامیت ارضی، اوضاع نظم و قانون، استقرار اوضاع رفح بحران خیلی ها وخیم کمیته دولتی برای حالت اضطرار در اتحاد شوروی اعلام میدارد:

۱ - همه نهاد های صلاحیت و اداره در اتحاد شوروی و جمهوری های خود مختار، قلمرو ها، مناطق شهر ها، نواح، قره جات باید شرایط اضطرار را طبق قانون اتحاد شوروی در مورد رژیم قانونی حالت اضطرار و فاصله های کمیته دولتی در حالت اضطرار رعایت نماید. در صورت عدم توانایی برای تأمین رعایت این شرایط قدرت نهاد های صلاحیت و اداره به تعلق در آورده خواهد شد و فعالیت های آنها توسط ما سرینگی که از طرف کمیته دولتی برای حالت اضطرار تعیین می شوند پیش برد خواهد شد.

۲ - ازین بردن موری ساختار های قدرت، اداره و واحد های نظامی که خلاف قانون اساسی و سایر قوانین اتحاد شوروی عملی می نماید.

۳ - قوانین و تصمیم نهاد های قدرت و صلاحیت که خلاف قانون اساسی و قوانین اتحاد شوروی باشد بعد ازین بی اعتبار است. ادامه دارد

رعایت تعهدات تاریخی روسیه فد - راتیف شوروی و همیشگی کشورهای ایالات متحده آمریکا و جهان غرب بر محکومیت و نامشروعیت حاکمیت این باند ستم پیشه دیکتاتورنشی صدای رسای خود را بلند کردند که مادرین جاب به منظور توضیح بیشتر این عمل العمل غیر قانونی اخبار مربوط به این حادثه کم عمر از روزنامه پیام زیلا نقلی داریم: طبق فرمانی که در پیروز ((دوشنبه ۲۸ ر ۵ - ۲۰)) در اتحاد شوروی به نشر رسید کینادی یانایف معاون رئیس جمهور آن کشور اعلان کرد که میخائیل گرباچف نتوانسته روی معادیر صحیح وظایف خود را به حیث رئیس جمهور آن کشور انجام دهد، به اساس ماده ۱۲۷ قانون اساسی اتحاد شوروی از امروز ۱۱ اگست ۱۹۹۱ وظایف رئیس جمهور شوروی را به عهده گرفتیم.

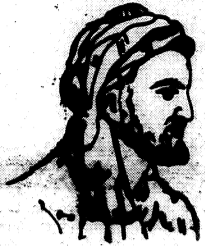
به گزارش آژانس تاس یانایف ۵۴ سال دارد. رهبری شوروی در پیروز بانشر بیانیه بی تصمیم مربوط به انفاذ حالت اضطرار در بعضی قسمت های اتحاد شوروی را برای مدت ۶ ماه سراز ساعت ۴ صبح در پیروز به وقت مسکو اطله نمود و گفت که قانون اساسی و سایر قوانین اتحاد شوروی در سراسر قلمرو آن کشور برتری - بلا مانع دارد.

برای اداره کشور و انفاذ موثر حالت اضطرار تصمیم گرفته شد یک کمیته دولتی برای حالت اضطرار ایجاد شود.

در بیانیه رهبر اتحاد شوروی آمده است که عملی کردن فاصله های این کمیته برای همه نهاد ها حکومتی ما مورین و اتباع سراسر شوروی حتمی است این بیانیه از طرف یانایف و لانتنین پاولوف صدراعظم و اولیکه - بگلانوف معاون اول رئیس شورای دفاع امضاء شده در بیانیه که صبح در پیروز به نشر رسید. اناتولی لوتکیا - نوف ضمن ارائه نظر پاتش پیرامون سوده این بیانیه گفته است: پراهم های مربوط ستلزم مباحثات بیشتر در شورای عالی اتحاد شوروی و بعد تر شاید هم در کنگره نمایندگان مردم می باشد)) این اظهارات اناتولی لوتکیانوف رئیس شورای عالی اتحاد شوروی اساس نامشروعیت حاکمیت کمیته دولتی را بر ملا میسازد. یانایف در خطاب خود به سران دول، حکومت و سرمنشی مملکت متحد طی بیانیه ای تأکید کرد که تدابیر موقتی اضطرار به هیچ وجه تعهدات بین المللی اتحاد شوروی طبق بیانها و موافقت موجود رابتا ترنس - سازد. اتحاد شوروی آماده است علاقگی خود با همه کشورهایار بر بنیای اصول جهانی پذیرفته شده، حسن همجواری، برابری منافع متقابل و عدم مداخله در امور دیگر کشورها انکشاف دهد.

یانایف اظهار اطمینان کرده که مشکلات موجود عبوری بوده و سهم گیری اتحاد شوروی برای حفظ صلح و استحکام اخیت بین المللی به حیث ساله اساسی باقی خواهد

فرهنگ



فوفو پلنگ خنجرسی

فوفو به جای پلنگ نی بکار برده شده است

فوزم و فوفوزم بهمارها
فوزم چندان که درخود بشکنم
فوفو آنسی کرده ام آهنک خویش
تا فوفو درخود خاتم جنگ خویش
فوی من و گل آودفت رستن است
فوه که سرگ آوده من آمد بیرون
بند بندم پرده انداز غم است
دود عشق در دماغم کرده اند
کی توانم شیخ و رنجم موبه سو
ماهسی فکرم و ز سهل اضطراب
بس بهاران و برگیزان دینده ام
برگ برکم و در پهنانی خنجر

مردمانی سوی خرمستی شدند
دیگشان با دود کی آمد بهجوش
کله ها و مردا به فکر دنی
دستها و بران همچون تیفه ها
ذهنها و پیکر سرا ی مارها
چشمها بر بسته از دیدارها
شهرها و زندانهای بی حصار
روستا و قربانسرای سرکشان
روستا و یعنی گلوگاه قهام
روستا و لیلی خونین موی من
ای جناب قله حالات من!
پل تو مهموم برای کفوم
ای به هستی دام من بهگرام من
خطه سبزین نارینه پسوش
دست رستا خیز هند و کفن تو سی
شانه سنگین کا پسا بیان
کفتزار لاله نمان شدی
مردمت دیدم در آتش سوختند
ای عزیزم روز گارت چون گذشت؟
پای هر ویرانه ات و آتم پلنگ
خم به خم گردم بی انگور هات

ای پلنگ سبزرخمسی! خفته ای
زخمی است را چی مرهم آورم
پارها افتادی و برخاستی
تا که قامت باز و باز آراستی
کی بختد بر سرت بند کنند
گرچه پاسی مانده از پایان شب
تازه شوی دیگر چرا انورده ای؟
فوزتان کردم به دورت و سینه سای
حال حالت را پرستاری کنم

نای رهنم و نای رهنم فوفو به فو
تا گدام ناله هایست را رفه

((انور رهین))

جهان گل ((ضمیری))

با دست خویش تا که نوشتم قضای خویش
بیگانه را زخانه کشیدم برای خویش

گر من زببخودی برم در کنار غیر
تا روز حشر هیچ نهخشم خطای خویش

در محفل رفیق زستی نمیروم
با تیغ تنگ کوه دست و پای خویش

چون گرد بنده کی بنشیند به دامن
از آتش غرور بسوزم قبا ی خویش

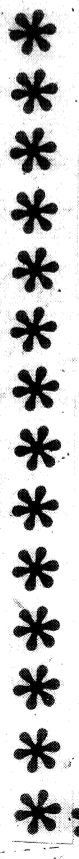
دانی که سجده بر در بیگانه میزند
آن آدمی که می نشاند خدای خویش

روز حساب را تو ندانی که ((کوسپند
از پای خویش بسته شود بزرزای خویش))

تقدیم به: انجمن بزرگ محراب ستود اصف بلخ

از مجتبی ((تپاه))

تواز قصیده بلندی
ودر ((تغزل ابریشمین)) نس گنج
چهار پاره رباعی و ستراد و چه ۰۰۰ ها
همه - قوالب تنگ اند
ای انحنای بزرگ
بیا و طلع شعر مرا ((تو)) انشاء کن
- کره ما واکن
برایت آینه آورده ام، تماشا کن
(۲)
ایا همیشه عرب
ایا همیشه مهاجر
- همیشه سرگردان
ترانه شب
نه ستاره
نه ماهتاب شناخت
ترانه کوه نه بیابان
نه آفتاب نه من ۰۰۰
چرا که قامت از چار چوبه های ورود
دنیزه بالا بود
۰۰۰ دنیزه خاصیت خم شدن نمیداند
(۳)
ایا که معبد خونین من نشین توست
توانحنای بزرگ سپیده سخن
توسرخپوشترین واژه در بر چستی
تو ((سوگوار ترین مرغ جنگل)) کهنی
تو آبروی ((زبانی)) تو آبروی من
خدای میداند ۰۰۰
اگر زمین ز تو خالی شود چه میداند ۰۰
(۴)
ای انحنای بزرگ
ایا که قامت از چهار چوب های ورود
- همیشه بالا بود
ترا چه شد که چنین خسته راه من پیوی
کدام کشته را
- درین ده شبین گاه من جوی
چرا نمیخوانی
چرا نس گویی ۰۰۰
۰۰۰ ای ایا رها شده از چرخ لحظه های کبود
ترا که حنجره ات چون بهار حالمه بود
چرا نس خوانی
((که بانگ رسد شبا هنگام))
((نه از قبيله صحرا نشین توخانا))
((که از تبار عقیم خلوط فاصله بود))
(۵)
ایا که معبد خونین من نشین توست
چرات کابله در نقش پات من سوزد
تب خجسته ی در دشتها من سوزد
دلت شهیدکی باشد
که در میزانت چشمها من سوزد
تواز قصیده بلندی
ودر تغزل تو میدیم نس گنج
چهار پاره رباعی و ستراد و چه ۰۰۰ ها
همه - قوالب تنگ اند
ای انحنای بزرگ
تره ما واکن
برایت آینه بنهاده ام
- تماشا کن



ولین ورامین سیاستنامه ویرایش سال عشق

پولیس و افسر پانزی

بخشهایی از این رساله در حدود ده سال پیش در مجله ((هنر)) انتشار یافت. اما بنا بر دگرگونیهایی که در کار آن مجله پدیدار شد، زمینه انتشار متن کامل نوشته فراهم نیامد. چون شماری از هواخواهان و شیفته گان ادبیات و پژوهشهای ادبی در لایه لای برکهای ((میهن)) چنین مباحثی را جستجو میکنند. نویسنده با زتاب سراپای این رساله را در ((میهن)) سودمند انگاشت. هر چند دلالت بازار روزگار را به این کالا های بی بها چشم عنایتی نیست. (برنده)

منظومه ویرامین با همه گرانسنگی و ارج والای خویش در کشور ما انسان که سزاوار است شناخته نشده است و اگر بگویم که تعداد کمی انگشت شمار با این منظومه آشنایی هم جانی دارند گزاره آمیز خواهد بود.

نویسنده که خویش را تا ز شنا - سنده گان بل از ستاینده گان منظومه ویرامین و سراینده چیره دست آن مینداند. در این یادداشتها تلاش ورزیده است به بررسی ابعاد گونه گون آن بپردازد و ازین راه سپاس خود را به خاطر سخنسرایی سترگی که کاخی بدین فرهی و شکوهنده گن در اقلیم ادبیات ما بنیاد نهاد پیشکش کند. شکوه جاودانه گن او را باد. اگر دانشجو یان ادبیات در این یادداشتها این جا و آن جا به سخنانی بر خورد که تاکنون در باره ویرامین گفته نشده است و ازین سخنان سود و بهره یی برگزیند، نویسنده پاداش رنج خویش را به دست آورده است.

((۱))

سراپای
فخرالدین احمد کرگانی در نخستین دهه سده پنجم هجری در کرگان زاده شده است. زیرا در حدود سال ۴۶۶ هجری که سراپای داستان را آغاز کرده، خویش را جوان خوانده است.

چو این نامه بخوانی ای سخنران گاه من بخواه از پاک یزدان یگو یارب بیا مرزایین جوان را که گفته است این نگارین داستان را

فخرالدین کرگانی با طغرل بن میکایل بن سلجوق همروزگار بوده و هنگامی که او بر شهر اصفهان چیره شده در آن شهر میزیستاست او پس از آن که طغرل از اصفهان بیرون تاخته به دستگاه خواجه عمید ابوالفتح راه یافته و به خواهش او به گزارش و سرایش ویرامین دست یازیده است.

از این پس از فراز ورود های زنده گانی فخرالدین کرگانی آگاهی چندانی نداریم جز آن که نوشته اند بسیاری از حادثه هایی که او در آغاز منظومه ویرامین از آنها یاد کرده پس از سال ۴۳۳ رخ داده اند. (۱)

زنده گنانه نویسان جز ویرامین چند شعر پراکنده را نیز از آن فخرالدین کرگانی پنداشته اند. در مجمع الفصحا هدایت رباعی به نام او آمده و در لباب الالباب عطفی شعری از او در شکوه از فرما - نروایی که ثقه الملک لقب داشته آمده است.

این شعر چنین آغاز میشود:
بسیار شعر گفتم و خواندم به روزگار یک یک به جهد برتفه الملک شهریار (۲)
ولی در این شعرها بوی آن جوهر جادویی را که تا زرفای روان آدمی نفوذ میکند و سراپای ویرامین از آن انباشته است نمیتوان شنید. سزاوار است که سبب فخرالدین کرگانی را همواره در آینه ویرامین بنگریم تا بتوانیم تپش نضر روان انسان آگاه و دردمند را احسان کنیم. باید پذیرفت که از کارگاه شعر وادیشه فخرالدین کرگانی این آشفشان و شراق و بینش شاعرانه اخگران فروغ خاک دیگری نیز درخشیده اند. ولی فوسما که درازی پلدا ی تاریخ آنها را در چاهسار فراموشی فرو افکند است.

در این که سراینده منظومه ویرامین فخرالدین کرگانیست نمیتوان بر تردید اندر شد. نویسنده کتاب سبک عیار (۵۸۵) ه این منظومه را از آن اومیداند. در الهی نامه عطار در المعجم شمس قیس رازی در لباب الالباب عطفی در آثار البلاد قزوینی و تاریخ گزیده حمد الله سننوی نیز در کتابهای که در روزگار آن پسا نتر نوشته شده اند از گونه هفت اقلیم آتشکده ریاض الشعرا و مجمع الفصحا ویرامین و فخرالدین کرگانی شناخته شده است. تنها دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا ی خویشی این منظومه را یک بار از نظامی عروضی و بار دیگر از نظامی گنجی دانسته است و در تذکره الشعرا ازین دست لغز - شها فراوان به چشم میخورد. (۳)

فخرالدین کرگانی به شیوه اعتزال گرایش داشته است و جای در منظومه ویرامین با زتاب این اندیشه را میتوان دید.

خدای پاک و بی همتا و بی یار هم از اندیشه دور و هم ز پیدار نه بتواند مرا و را چشم دیدن نه اندیشه در او دانسد رسیدن

((۲))

خاستگاه داستان
داستان ویرامین پیش از آن که فخرالدین کرگانی آن را به شعر آورد نام و آوازه بلند داشته است. اکنون ببینیم که این داستان از کجا پدید آمده و با بهره گیری از کدام منبع آن را به زبان برین و انثوری شعر بیان کرده است. در آغاز داستان آمده است که ((ویر)) و ((ویر)) خواهر و برادر بودند و ماد رایشان که ((شهر)) نام داشت بر آن شد که به آیین زردشتیان آن روزگار ویر را به تزی به برادرش هدیه و به ائمان گفت که پیوند تراشویی میان برادر و خواهر بد انسان بایسته و طبیعی است که به مهر موبد و شهادت گواهان نیاز دارد.

بسی کرد آفرین بر پاک دادار پس آنکه دیورا نفرین بسیار سروشان را به نام نیک بستود نیایشهای بی اندازه بنمود پس آنکه گفت با هر دو گرامر شمار باد ناز و شاد کاسی ساید زبور و چیزی دلا را ی برادر را و خواهر را به یک جای به نام مهر موبد هم نباید گوهر کس نباشد نیز شاید

سپس فخرالدین کرگانی در باره عروسی ((ویر)) و ((ویر)) چنین میگوید:
کجا آنکه زگفت روزگاران در آذر ماه بودی نوبهاران و این در افتادن بهاران در آذر ماه بر پایه برر سیهای اخترشناسانه تنها در میان سالهای ۴۰۰ و ۵۰۰ میلادی میتوان رخ دهد. بنا بر این نخستین گرد آورنده گان داستان پس از سده پنجم میلادی میزیسته اند. (۴)

با اینهمه خاستگاه و هنگام گردآوری کهنترین روایت داستان هر کجا و هر هنگامی که باشد در درازای سده ها عناصر و حاشیه های گونه گون در اصل داستان وارد کرده و بیاریه های زیادی بر آن افزوده شده اند. گفته اند که در روزگار خسرو انوشیروان (سده ششم میلادی) در این داستان منان دست پرده شده و بخشها د ران از نو نگارش یافته است. (۵)

ص (۸)

صبا آمو

من زامو در خموشی راز عریان دیده ام
قلزم بی شور دلها را به طغیان دیده ام
سینه آرام دریای غرور سردمان
پر زنج و خیز و شور و ست و رقصان دیده ام
کاش بنیم آفتابی گل کند در کشورم
زاتش کا ندر نهاد خویش سوزان دیده ام
نمره میدارم به آواز بلند ای دلفکان
در دل سیل غرور خلق تو فان دیده ام
گرچه دور چرخ گردون ران باشد التهاب
شعله یی در جبر تاریخ پنهان دیده ام
در دل صحرای هستی در شط اندیشه ام
هر سکون بی جهت را غنی فلان دیده ام

(بدخشان ۱۳۵۶)

کرباطر هجری

دو محمد یک انسان سوزیل

یک انسان سوزیل در بسرا بر جامعه و محمد رسالتی برای مردم و مجاهد راه یک عقیده انسانی باید زنده کی فردی اش را بسرا دو ((اصل طبی)) استوار کند تا ((وجه کی اجتماعی و انسانی)) اش بر ((اصل طبی)) پایدار ماند.

اول: ((ندانسته)) تا برای ((حفظ)) محافظ کار بشود.

دوم: باید ((نخواست)) باشد تا برای ((کسبی)) تلفزد و ضعف نشان ندهد.

دکتر طی هریعی

نعمت محبت

دوستان ما در فصل بدی هستیم و من تمام امیدم و همه ایمانم به شما جوان های آزاد اندیش و آگاه است. به هر حال آنهایی که به جایی رسیده اند علم دارند، حیثیت اجتماعی دارند، پول دارند و پست دارند، مسؤولیتشان بیشتر از ((خط آنچه دارند)) نیست؛ اما شما که هنوز ((محبت)) را دارید شاید بتوانید برای نجات تمام آنچه از دست میرود و آنچه که فراموش می شود، کاری بکنید.

دکتر طی هریعی



سیار فتنه که توسط شخصی از اهالی کوریای شمالی به نام (کامو - موتو - دیو) پرورش یافته بود. جایزه مدال طلا را نصیب شد. کامو بعد از بیست سال تحقیق توانسته این نوع گل زیبا را پرورش دهد. همه شایگان گل عرضه کند. مصوف نام گل پرورش داده خود را به نام (کم چونک - یسل) عضو هیات رئیسه و منشی کمیته مرکزی حزب کارگزاران سوسیالیست است.

دوازدهمین فستیوال بین المللی نمایش گل تاکنون خبر برگزاری فستیوال های را به مناسبت های مختلف شنیده و خوانده ایم. اخیرا در کشور چکوسلواکیا دوازدهمین فستیوال نمایش گلها برگزار گردید. در این فستیوال از سیزده کشور جهان (۸۲۰) نوع گل به نمایش گذاشته شد. که در میان یک نوع گل سرخ رنگ

ابو نواس سخنور عرب که در سده دوم هجری میزیسته در یکی از سروده های خویش از داستان ویس و رامین یاد میکند :

وما تلون فی شروین دبسی
و فر جرات رامین و ویس
نویسنده مجمل التواریخ این داستان را به روزگار شاهپور فرزند اردشیر بابکان وابسته میداند و میگوید :

((اندرین عهد شاهپور این ارد - شیر دومین شاه ساسانی قصه ویس و رامین بوده است و مهد برادر رامین صاحب طوفی بود از دست شاهپور به مرو نشستی و خراسان و ماهان به فرمان او بود)) (۷)

اما از زمینه جغرافیایی منظومه (ویس و رامین) بر می آید که باید این داستان پیش از روزگار ساسانیان و دست کم در پایان دوران اشکانیان پدید آمده باشد .

احمد امین را زی در هفت اقلیم می نویسد : ((ویس و رامین در عهد ۰۰۰ شاهپور بن اشک بود و او دوم ملوک اشکانیان است)) (۸) یکی از ادبیات شناسان به این پیامد رسیده است که پایان کار گودرز فرزند شاهپور اشکانی یا فرجام کار مهد نیکان در داستان ویس و رامین به گونه یی شگفتی زا همسانی دارد و خدا الله ستوی نیز در تاریخ گزیده ، داستان ویس و رامین را بازمانده دوران اشکانیان دانسته است . (۹)

برداشت موشگافانه یکی از منتقدان که داستان ویس و رامین را برگرفته از ((ادبیات محلی)) سرز نهایی نعله ((همدان ، اصفهان ، ری ، نهاوند و آذربایجان)) مینماید ترجمه از زبان پهلوی ((زبان روزگار ان ساسانیان و اشکانیان)) . به ویژه با بررسی چگونگی کاربرد واژه پهلوی در شاهنامه قایم و نزهت القلوب ستا - پیش انگیز و در خورد تا مل است . (۱۰)

ولی با صدها واژه پهلوی که در منظومه ویس و رامین به کار رفته اند و گواه آنند که این منظومه از پهلوی به دری برگردانیده شده است چنان میتوان کرد ؟ سازوار است به یاد کرد چند نمونه از این واژه بردازیم :

۱- ارزان = برارزش
چو مادر دید ویس دلستان را
به گونه خوار کرده گلستان را
بدو گفت ای همه خوبی و فر هنگه
جهان را از تو پیرایه است و اورنگه
ترا خسرو پدر با نوت مادر
ندانم در خورت شوئی به کشور
چو در گیتی ترا همسر ندانم
به ناهسرت دادن چون توانم
در ایران نیست جفتی با تو همسر
مگر ویر که هستت خود برار
تو اورا جفت باش و دیده بغرور
و زین پیوند فرخ کن مرا روز
به خوبی هست ویر و همچو خورشید
به زبانت و سیه همچو ناهید
از آن خوشتر نباشد روزگارم
که از زانی به ارزانی سپارم
۲- آساید = آید بر آمد :

زبان پهلوی هر کوشناید
خراسان آن بود کزوی خوراساید
خور آمد پهلوی باشد خوراساید
خراف و پارس را خور زو براساید

در باب این که میان ((ویس و رامین)) و ترستان و بیروت هما نند پهای درخور توجهی وجود دارند ، و با دیدن این دو داستان به جستجوی عناصر و مایه های کهنتری پرداخت . نمیتوان شتابناکانه دوری کرد و به قریبه سازی دست یازید .

ویس و رامین سیاسنامه دیرینسال عشق

از (۷)

۲- عهد و عهد

شاه مود نیکان که پایتختی شهر مرو است برای بزرگداشت نوروز جشن پرشکوهی بزرگوار میکند و وزگان فرماندهان شهرهای کوه کون را با زان نشان به این آیین فرامیخواند در میان این زنان ، شهر و شهپانوی کشورماه آباد زن قارن شهریار آن کشور از همه زیبا تر است :

نکو تر بود و خوشتر شهر با نو
به چشم و لب روان را درد و دارو
به بالا سرو و بار سرو خورشید
به لب یاقوت و دریا قوت ناهید
رخ از دنیا و جامه هم زد به
دو دنیا هر دو درهم سخت زبا
لبان از شکر و دندان ز گوهر
سخن چون گوهر آلود به فکر

مود نیکان دل به عشق او
میسپارد ویر و را از مهر آتشین خو -
یش می آگاهاند ، اما شهره ((شهر یانو)) میگوید من زنی سالخورده هستم و پس از داشتن این همه فرزند یارای آنرا ندانم که به چنین کاری تن دردم . آنگاه مود نیکان میگوید : چون تو میخواهی با من پیوند زنا شوی بپندی ، یکی از دختران را به من بده . اما شهره میگوید ، من دختر ندانم ، ولی پس از این اگر دختری به دنیا آید او را جز تو به کسی نخواهد داد . مود نیکان این سخن را میپذیرد و شهره سوگند یاد میکند که اگر دختری به جهان آید او را به مود نیکان خواهد داد .

۳- بخمودن = در رخ کردن :
چرا شدر خشم من بامن گرفتار
که رخشم نیست همچون من گهکار
اگر بخشای از من بستر و گاه
چه بخشای از وشتی جو و گاه
۴- دوزمان = بداندیش :
چو شاهنشاه زبانی بود دوزمان
به خشم اندر خرد را ببرد فرمان
۵- سایه = آبرو :
بهر دم خویشتن را آب و سایه
چو کم کردم زهر سو د مایه
۶- دامن = سزای نیک :
بدین رنج و بدین گهتار نیکو
ترا دامن دهد ایزد به مینو
۷- ای بی (ای پهلوی) :
همیشه نام نیکو دوست دارد
ای حقسی که باشد حق گزار
۸- آبا = با (اباک پهلوی) :
سپه داری که آن جا بود بگریخت
ایا دشمن به کوشش در نیارکت
۹- پاداش = پاداش و کفایت
(پاداش پهلوی)
جفا باشد به عشق اندر بتر زین
که پاداشن دهی مهر مرا کین

۱۰- پهل = پهل (پهل پهلوی)
به روزت شعر همراه و به شب غول
نه آبت را گذرته رود را پهل
از بررسی این نمونه ها بر می آید که بسیاری از آنها سیما کهن خود را تا اندازه یی نگاه داشته و در سرز میان پهلوی و دری جاگزیده اند . و جز در شعرهای زیرین به اندیشه های بر میخوریم که آیین و کیش کهن با به یاد می آید :

۱۱-
را گوید به آتش بر گذر کن
جهان را از تن پاکت غیر کن
بدان تا مهر و کهر بداند
کجا در ویس و رامین در گمانند
۱۲-
کسته بند گشتی بر میانش
چو شلوار دیده برد و زانش
۱۳-
به ارد بهشت و روز خرداد
جهان از خرمی چون کن بخداد

چون آن سینه سرور روان را
بت خندان و ساه با نوان را
به تنهایی مرا ویرا پیش خود خواند
به سان ماه نهر گاه بنفشاند
به ناز و خنده و بازی و خوشی
بدو گفت ای همه خوبی و کوشی
به گیتی کام رانند با تو نیکوست
تو با من در هم با جفت یادوست
تن و جان در رهت میان کنم من
هر آن چیزی که گوئی آن کم من
بدو گفت ای جهان کاککاری
چرا بر من هم انوس هاری
نه آتم من که جفت و همی جویم
کجا من نه سواد باور سویم
نگویی چون کم با سوی پیوست
از آن پس کز من آید چند فرزند
هر آن ببری که بر ناپسی ناید
جهانش تنگ و رسوا پس فریاید
چو بشنید این سخن مهد نیکان
بدو گفت ای سخنکوه ماه تابان
دهان پرورش با دانا سادرت را
که زاد این سو به بالا پیکرت را
تو در ببری بدیشان داستان
چگونه بوده ای روز جوانی ؟
کنون گر تو نهایی جفت و یارم
نیارای به شادی روزگارم
ز تخم خویش یک دختر به من ده
به کام دل صبور با من ده
به با سخ گفت شهره شهر یارا
ز دامادیت بهتر چیست ما را
به جان تو که من دختر ندانم
و گردارم چگونه پیش نام

نزد ام تا کون دختر و زین پس
اگر زایم تو یی داماد من پس
چو شهر و خورد پیش شاه سوگند
بدین پیمان دل شه گشت خرسند
لاب و مشک را درهم سرشتند
و ز بر پیمان عهد می نشنند
فخرالدین گرگانی پس از بیان
روداد چنین به داوری میپردا زد :
نکر تا در چه سختی افتادند
که نازاده عروسی را بسدادند
سالی چند سپری میشود تا آنکه
شهره آبتن میگردد و ویس را بعد نیا
می آورد ، در آغاز گفتار یاد زد هم
((اندرز دادن ویس از مادر))
این شعرها را میخوانیم .

جهان را رنگ و شکل بپسارست
خرد را با فرینش کار زارست
نکر کاین دام طرفه چون نهادست
که چون خسروی دروی فتادماست
هوا را در دلش چنان بهار است
که نازاده عروسی را همخواست
خرد این راز را بیروی نکشاد
که از مادر بلای وی همسزاد

ویس را به دایه میسپارند و او
در شهر خوزان با رامین برادر
نوزاد مود نیکان یک جا بزرگ
میشود . هنگامیکه رامین ده ساله
میشود او را از خوزان فرامیخوانند
و به خراسان میبرند و اما پس از آنکه
ویس به شانزده هفده ساله گسی
میرسد شهره که سوگند و پیمان خود
را از یاد برده است او را به برادرش
ویرو می دهد . چون مود نیکان ازین
کار آگاه میشود ، به دست برادر
خود ((زرد)) نامه یی به شهره
میفرستد و پیمان دیرینه را به یادش
می آرد .

چون نامه خواند و این گفتار بشنید
چون نامه زین به خود شهره پیچید
دامش خیره گشت و چشم تیره
ز خجلت ماند اندر کار خیره
فریاد گفت سر چون سر سارار
هم پیچید چون زهار خواران
مرا و را دید ویس ماه پیکر
زخم و بیم گشته چون معصفر
پروزد بانگ و گفتا چی رسیدت
که هوش و گونه اترن بر پریدت
ز هنجار خرد دورا و فتادی
که رفتی دخت نازاده بسدادی
خرد گفتار چونین کسی پسندد
رو باشد که هر کس بر تو خندد

سپس ویس با زرد برادر مود
نیکان به گفتگو میپردازد و در فرجام
این گفتگو به مهد چنین پیام
میفرستد :

ولیکن بر پیام من به سوید
بگر چون تو نباشد هیچ بخرد
ز ببری مغزت آهو شد گشته است
ز گیتی روزگارت در گذشته است
ترا گر هیچ دانستی با ربودی
ز بانیت را نه این گفتار بودی
نچینی زین جهان جفت جوان را
بگنن گوشت جستی آن جهان را

چون دو شهره نوجوان به
زنا عوهری با سالخورده یی خود -
کاه وی خرد تن در نیدهد

مهد نیکان بر کشور ((مامباد))
میتازد تا به زور بر ویس دست یابد
در جنگی که رخ میدهد ، قارن پدر
ویس ، کشته میشود ، ولی در فرجام
مود نیکان از ویر و بردار و شوهر
ویس شکست میخورد و از کارزار رخ
میتابد . روشنست که لشکر کشی مهد
به ((کشور ماه)) و کشته شدن قارن -
رن در این گهرو دار ، او را خوار مایه
و نامردم جلوه میدهد . مهد پس
از شکست و گریز برای دست یافتن
بر ویس با برادران خویش رامین و
زرد به را بیتی میبندد ، رامین
برادر مود خود را به سختی
می نکوهد و بدو میگوید :

چگونه دوستی جوئی و پستی
ز فرزند یی که با پیشنها بگفتی
به بسیاری بلا او را بگفتی
چو پایی با بلای اونستایی
چو در خانه بود دشمن ترا پیکار
چنان باشد که داری آتشین مار
اگر جفتی هم گیری جز او گیسر
جوان را هم جوان و پسر را پسر
تو دینهای آن دلبر بهسارست
رسید نتان به هم بسیار کاست

اما ((زرد)) به مود اندرز
می دهد که چون نتوانست با لشکر کشی
به آرزوی خویش برسد ، باید شهره
را با سم و زهر ببرد و ازین راه
به کام برسد . مود این اندرز را
که با بی آزرسی و خیره سری و هاب
هنگی دارد میپذیرد و زهر دست
خواسته به شهره میفرستد :

چو شهره دید چندین کوزه کونمار
چه از گوهر چه از دیبا و نیشار
ز بس نعمت چوستان گشت بهیوش
پسر را کرد و دختر را فراموش

شب هنگامی شهره در راه زردی
را که ویس در آنست به روی مود -
نیکان میکشاید و او ویس را میزد
و راه شهره در پیش میبرد . سر -
کرده کی سوارانی که پاسدار عاری
ویس استند با رامین است . در میان
راه به ناگاه بادی میوزد و پرده صفا -
ری را به کناری میزد ، چشم رامین
به ویس افتد و از دیدن او چنان
آشفته و آسید سر میبرد که از اسب
بر زمین می افتد .

چو تنگ آمد قضای آسمانی
که بر رامین سراید شادمانی
ز عشق اندر دلش آتش فرورزد
بر آتش قتل و صبر فرورزا بسوزد
بر آمد تند باد تو به گاری
یکایک پرده بر بود از عساری
رخ و سیه پدید آمد ز پرده
دل رامین شد از دیدنش پرده
ز پشت اسب گشت پیکر بیفتاد
چو برگی کز درختش بگفت باد

مهد نیکان سپاهیکه در داستان
میتوانست

منظومه ویس و رامین در بحر
هزج سدهم تصور یا محذوف (خا -
عین - طاعین - خا عین - طاعین
عین - طاعین - فاعولن) سرود
شده است . اگر چه فخرالدین کر -
گانی نخستین شاعری نیست که در
این وزن به سرودن شتوی پرداخته
و محمودی مروزی (آغاز سده چهارم
ه) شاهنامه خویش را در همین وزن
سروده بود و ابوالمکارم رودکی نیز
مثنویهای در همین وزن دارند ، اما
میتوان گفت که این نخستین سخنرا -
یست که داستان طاعین را در این
وزن پدید آورده است . (۱۴)

نصیه ص ۱۰۶

آسان که پس از فردوس هر شاعری که خواسته منظومه حماسی بسراید به بحر مقارب رورده پس از فخرالدین کرگانی نیز بیشترین شاعرانی که خواسته اند به سرایش داستان عاشقانه بپردازند وزن ویر و رامین را برگزیده اند بی گمان خسرو و شیرین منظومه والا و سراپا زیبایی و شور نظمی گنجی از ویس و رامین مایه ها پذیرفته و توشه ها انداخته است.

قرینه های زیادی میتوان یادفت که نظامی پس از خواندن ویس و رامین به اندیشه سرودن خسرو و شیرین اندر شده و اینک شماری از این قرینه ها:

(۱) در منظومه ویس و رامین نامهای خسرو و شیرین یاد شده است:

بدان تاهرتو بخشد به رامین پس از خسرو توین مارا تو شیرین

(۲) داستان ویس و رامین یک داستان فرعی - عاشق شدن رامین به گل گنجانیده شده است، داستان ستان هکر در خسرو و شیرین نظامی نیز داستان فرعیست و از سراپای آن اشکار است که سخنور گنجینه برای ماندن ساختن داستان خود با ویس و رامین به سرودن آن پرداخته است. (۱۵)

(۳) در خسرو و شیرین جای جای نشانه های تاثیر پذیر نظامی از فخرالدین کرگانی را به روشنی میتوان دید.

ویس و رامین:

به چنگ اندر خردمند نکورای بماند آشتی را لختکی جای خسرو و شیرین:

خردمندی که در جنگی نهد پای بماند آشتی را در میان پای تصویر شب در ویس و رامین:

شبی تاریک و آلوده به قبطران سیاه و سهمگین چون روز هجران به روی چرخ برچون توده نیل به روی خاک برچون رای بر نیل سیه چون انده و نازان چو امید فروخته چو پرده پیش خورشید تو گشتی شب به مغرب کنده بد چاه به چاه افتاده مهر از چرخ ناگاه هوا بر سوک او جامه سیه کرد سپهر از هر سوی جمع سیه کرد سیه را سوی مغرب برد هموار که آن جا بود درچه مانده سالار سپاه آسمان اندر روار و شب آسوده به سان کام خسرو به سان چرخ ازین چترش ازین نگاریده همه چترش به گوهر به و خورشید هر دو رخ نهفته به سان عاشق و معشوق خفته ستاره هر یکی بر جای مانده چو تیر و پیک در میان نشاندند فلک چون آهنین دیوار گشته

ستاره از روش بیژار گشته حمل با نور کرده روی در روی ز شیر آسانی یافتسته بوی زبسم شیرمانده هر دو و برجای برفته روشنان از دست و از پای دو پیکر باز چون دو یار در خواب به یکدیگر پیچیده چو دو لاپ به پای هر دو اندر خفته خرد چنگ تو گشتی بی روان گشته ست و بی چنگ اسد در پیش خرد چنگ ایستاده کمان کردار دم بر سر نهادد ترازو را همه رشته گشته دو پله مانده و شاهین شکسته

در آورده به هم گزدم سرورم زمستی همچو سر ما خورده مردم کما نور را کمان در چنگ مانده دویای آزده دست از چنگ مانده فتاده آبکش رادلو از چاه بمانده آبکش خیره چو کمره بمانده ماهی از رفتن به ناکام تو گشتی ماهی افتاده ست در پام فلک هر ساعتی سازی گسرتی بر آوردی دیگر گزیده شکستی به مهره باختن چرخ سیه کار تو گشتی حقه بازی بود پر بار شمعید وار چا نمک دست بودی بجایب های گوناگون نمودی زم صورت که پیدا کرد نمود تو گشتی چرخ انشب بلعجب بود نمود اندر شمال خویش تنهین به کرد قطب دنبالش چو پرچین نموده از پس او خرس مهتر چو بچه پیش او در خرس کهنتر

۵- سیماهای داستان

سیماهای عمده داستان بهرام و ویرا پیوند دارند. میباید شیکان، رامین و برادراندر آسان زرد ازین گروه میباشند. مادر رامین ومود به نام ویژه بی یاد نشده است او در سراسر داستان تنها چند بار چهره مینماید و آن هم برای فرزندانشان آتش خشم میباید شیکان زرد از زنی هندو زاده شده و سه سالار وزیر مود شیکان است و زایشان زرد را مادر دگر بود شنید ستم که او هندو گهر بود جویبش داد کز کسهای شاهم به درگاهش زیشان سپاه هم چو بالشکر بجهد نامور شاه من او را پیش رویاشم به هزاره هر آن کاری که باشد تا سرور



۶- سیماهای دیرین سال عشق

شهنشه مر مرا فرماید آن کار چو رازی باشدش با من بگوید زمین تد بیر خواهد راه جوید در سراسر داستان تعالیک بار چهره ((بھی)) زن مود - شیکان را مینگرم و آنهم در آینهی که زنان زبهای سرزمینهای گوناگون بدان فراخوانده شده اند مود - شیکان خود نامی شگفتی زاست زیرا هیچ مآخذی گواه آن نیست که در مرو شهریاری و پیشوایی دینی به هم آمیخته باشد (۱۶) و ناچار باید آنرا نام اصلی شاه بدانیم، نیاکان مود همیشه فرمانروا بوده اند: به تخمه تا به آدم شاه و مهتر در بارگاه مود شیکان این جنگاوران و پهلوانان گرد آمدند:

بهرام، رهام اردبیلی (۱۷) کسپ دیلی، شاپور گیلی کشمیریل، آذین، ویرو (فرزند شهر) و رامین وزرد برادران مود:

چو بهرام و رهام اردبیلی کسپ دیلی شاپور گیلی چو کشمیریل و چون نامی آذین چو ویرو دلیر و کرد رامین چو زرد آن رازدار شاه کسور مارا هم وزیر و هم برادر

از جنگاوران و دلیرانی که پس از درگذشت مود به رامین پیوسته شدند چنین یاد شده است:

بهرام، رهام، کشمیر، آذین ویرو گیلو (وزیر رامین و فرزند شهر) - بزرگانی که پیرانش بودند همه فرمانش را طاعت نمودند چو کشمیر و چو آذین و چو ویرو چو بهرام و رهام و سام و گیلو

قارن مهتر فرمانده ماه است که در نبرد با مود کشته میشود - شاه پور و فیدا از گند اوران گوراب استند - بهگو مشکین دبیر آزاده از رایزنان و درباریانی مهر و به شمار آمده اند.

در داستان ویس و رامین چهره این زنان را مینگرم: شهر که از تبار پیشدادیانست، سرو را آبتوش ناز دلیر، دینار گیس، ناز گیس

شیرین پری، ویس دینار، آب ناهید، کلاب، یاسین، دخت کاترنک، ناز، آذرگون، گلگون گوهر زن، فیدا و گل دختر او که رامین هنگام جدایی از ویس او را به تنی میگیرد.

در چنین داستان که به طبقه فرادست و خوی و هنجار آن پیوند دارد، دایه نماینده طبقه فرو - دست جامعه است و به نامی هم یاد نشده جز آن که میدانیم از خوزانست. او در جادو و چاره - گیریهای زنانه دستی توانا دارد و بداندان که در داستان آمده طلسمی میسازد که از اثر آن مود - شیکان تا پایان زنده کی نمیتواند از ویس کام بگیرد.

۷- هکرهای عامرانه و آرایه ها

برگزیده ترین و زیبا ترین نمونه های تشبیه را در منظومه ویس و رامین فراوان میتوان یافت داستان از آغاز تا فرجام از تشبیه های گونه گون چون تشبیه حسی به حسی و عقلی به حسی و حسی به عقلی انباشته است تشبیه های پیاپی ویس و رامین از دل انگیز - ترین بخشهای آنست:

چو بهرام ستگر چشم جادوش چو کیوان بدآیین زلف هندوش لبان چون مشتری فرخنده کردار همه ساله شکر بار و گهر بار دوزلفش مشک و رخ کافور شنگرف چو زایغی افتاده کشته بر سرف رخانش هست گشتی توده گل لبانش هست گشتی قطره گل دراز و گرد و آگینه دویا زو درخت دلربایی گشته هر دو پریشان شاخها از نقره ناپ و لیکن شاخها را میوه غناب دهان چون عنجه گل نا شگفته بدو درسی و دو لولو نهفته نشسته همچو ماهی باروان بود چو بر میخاستی سرو روان بود

تشبیه آتش به سرو بسدین تشبیه گیسو به انگور و تشبیه چهره به آب انگور در ادبیات دری پیشینه ندارد:

یکی آتش از آتشگاه خانه چو سرو بسدین او را زبانه دوزلف انگور و چون آب انگور غلام هر دو گشته مشک و کافور سیه زلفش انگور بهار است رخ سبب و دو پستانش چو نارست

شبی چون دوش دیدم در زمانه که بوسه تیر بود و لب نشانه کنون روزی همی بینم چو امروز که آهو گشت جانم هجر او یوز کجا شد خرسی و نازد و شین عشق شکرین و در نوشین

استماره ها و اضافه های استعاری زهارا در ویس و رامین بسیار میتوان دید این بیتها گواه سخن ماست:

گشاده دل به کام و در بیسته به می کرد از رخانمک شسته

در دژ با در اندوه بسته سرخس با سر توبه شکسته فخرالدین کرگانی با آوردن مثل ها گرایش بسیار داشته است اینک چند بیت به گونه نمونه برگزیده میشود:

دشمن خانه کی ماریست در آستین:

چو در خانه بود دشمن ترا یار چنان باشد که داری باستین مار پیری که جوانی کند رسوا شود:

هر آن پیری که بر نایبی نماید جهانش تنگ و رسوایی فزاید هر چیز را از ضد آن میتوان شناخت:

اگر ظلمت نبود سایه گستر نبودی قدر خورشید منور آرزوده را آرمودن خطاست:

همدانم که رنج خود فزایم که چیز آرزوده آزمایم غرق به هر خس و خاشاک چنگ من اندازد:

دلت با یار دیگران بهیوست کجا عرقه به هر چیزی زرد دست دوتیخ در یک نیام نمیکند:

کجا دیدی دوتیخ اندر نیامی و یاهم روز و شب در یک قصاصی از شوره زار ستمل نمیروید:

مبادا کس که از زن مهر جوید که از شوره بلبان گل نروید عشق کور است:

هوا زشتی و نیکی را نداند خرد زیرا هوا را کور خورشید بازی دراز نیست:

جهان در چشم دانا هست بازی نباشد هیچ بازی را درازی

بقیه ص ۱۱

در استقلال قوه قضائیه

از ص ۱۱

قاضی پنج یا هفت نفر آنها را به جهت زوری یا منتهی احضار نماید تا محاکمه با حضور ایشاق جریان یا بد تا در خدمت آن راجع به تصویر و عدم تصویر رای بدهند به این ترتیب محاکمه مجرمین از حب هفت قاضی در حدود امکان برکنار نگذاشته میشود. البته این نص به صورت مفکوره است و این عرض میشود تشکیل اصول ژوری تحقیق و مطابقت اسافه تر را ایجاب میدارد تا با اقتضای زمان و مکان جنبه تطبیق آن ملاحظه و غور بیشتر شود. اگر مقتضی بود در این خصوص مخالفت دیگری خواهیم نوشت. مقصد کلی از ذکر این مقدمات در استقلال

فوق قضائیه فعلا آن است تا این دستگاه را به رای حفاظت ادای افراد و تحقق عدالت به جهت پشته بسیار بزرگ و مهم در آورد تا در نتیجه آن ثبات و اطمینان و استقرار کلیت این است در اجتماع به وجود آید. ثبات و استقرار امری است که حتی در شدیدترین اوضاع انقلابی برای رژیم حاکم مطلوب است تا چه رسد به حالت عادی. موند و ضامن ثبات و استقرار بدین وجه دستگاه قضایی است به شرطیکه عامه مردم به استقلال و عدالت آن عملاً قانع باشند. ختم

نویسنده: رزاق ماهسون

آزادی

به همین ترتیب، آزادی به قصد حراست عظمت‌های ابدی خویش در هر گوشه بی از جهان، شایسته ترین فرزندان خود را گلچین نموده و با ساختن دلی خاص خویش، به قربانگاه روانه میسازد.

آزادی در حین حالیکه عامل بلا عروط انظار قدرت طلبی است، در نفس خود به قدرتی عظیم بدل میگردد، اما تفاوت فاحش قدرت آزادی با قدرت حاکمیت در اینست که قدرت حاکمیت آثمی است، که هنری جز هلاک و برک آزادی نیست. قدرت آزادی چنان پدید آمده است که نهادهای ضد اسطوره پستی و آزادی کفی ((حاکمیت)) را در حریف خویش میبوزد.

و اما در جامعه ما، که هر صدای بغض و خون و خشم و آتش است، و بی اعتمادی و بی اعتمادی با بوحشت انگیزترین شکل قلمبکشد و فضیلت‌های انسانی، قبل از دست خورده کی همانند خاک در معرض پاهای افتاده اند، به دشواری میتوان پیرامون سرشت و قدرات آزادی صایبانه سخن گفت.

نظام‌های فکری و فعال در کشور ما، که هر یک در حد خود، شریک خویش در تکامل حیات اجتماعی و شکستن تنگنایی که اکنون کشور را گرفتار دارد، زبانه می‌دهند، نرسیده است، سهم و قابلیت اجرایی همی دارند. در گام نخست باید بدانند که ایده، ضرورت آزادی و سلب آن از این یا آن قطب زنده و اجتماع، چون اندیشه مطلق پرستی و مطلق خواهی، هر ابطال بر پهنانی دارد، و برای پذیرش این حقیقت آماده باشند که ((آزادی)) در هر جوی که هست، زنده هست و در نفس‌های آدم‌ها عین و آمیخته با آزادی نمیتوان معامله کرد.

روح آزادی، روح است و مایه خون آتشی که کارتون آزادی را با اصل آزادی به اشتباه میگرداند، و برای توجیه آن کوس تبلیغ را به صدا در می‌آوردند. با حسنی که از این جهت در سر برترند، چشم انتظار ایمان خواهد بود.

در هر چه همی است که خود به خیار فریب دگرگان گشته اند، و هر آینه در سینه‌های ایمان جا میگیرد، آزادی فریاد میکند:

((ای جنایات وای گناهان که در سینه مردم، محسوس و مستور مانده‌اید، نهانگاه خویش را بترکانید و با آوی بلند از پان که شمارا بسوزد و کفر خدا اجبار میکند، بیرونی کنید))

((از باد و هود و تندر تاسی کنید))

آزادی سلطان حاکمیت‌هاست در حین حالی که دشمن حاکمیت‌های تاریخ است و هر آنچه انسان را می آزادی تا آزادی میباید دارد.

آزادی در حقیقت به گونه نمیشود، و چون خدمت به قانی را طلب نمیداند، شناختن و فریاد کشیدن آن، اگر ضرورت است، صیانت اصالت آن، حیات چاروازی است، استخدام (فردی)

در طی دهه‌های بعدی میسر گردد، ما باید مرزهای آهنین صحنی را که بر ماتمیل نمودماند براندازیم، تا هموطن خجندی بتواند در آباد آن اتمس بیفروشد. قیام تهریزی در بد خشان شعرا کال را خواند و از غرنه به زرافشان پیام سنایی را آوردند. ما به مرور زمان میتوانیم به سطحی از درک فرهنگی و سیاسی دست یابیم و این کشورها را در هیئت یک کاندیدیشن، سپس به قدری و بعداً به دولت واحد ملی در آوریم و در این راه با برادران و اقوام همپوشند و هرسرعت خویش با شیوه‌های سیاسی نظام حاصل نیابیم. اتحاد ملت‌های شرقی و در آوردن آنها در چوکات دولت‌های واحد مضمون زنده سیاست دوران ما و خواسته مشروع تمام مجمع انسانی جدا شده از اهل و تبار خویش است که با تدریس استعمارگران پارچه پارچه شده اند. اتحاد و آلمان که روی صلحت و منافع ابرقد رت‌ها به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده بودند، سرانجام با اتحاد دواطلبانه مردم هر دو بخش در سوار خارا پسین بر زمین از هم پاشید و دولت واحد ملی جرمنها را بوجود آوردند. اتحاد سه شمالی و جنوبی رومانیها، بلغارها، کوریا ها استیای شمالی و جنوبی ارمنستان و آذربایجان (قره باغ کوهستانی) نمونه‌های با اهمیت این خود جوش و بیداری مردمان جدا شده جهان بوده میتواند.

آلمان ما درین راه یک امر تومی و صرفاً اید پال نیست، امر واقعی و عملی است که دست یافتن به آن در نفی و جود هر هم زبان ما پیشید و زمانی میتواند به فعل در آید که ما در راه تحقق آن جان های خود را در پیج تکمیل ((در واقع سیاستمداران تاجیک امروز برآنند که بیشتر از یک سده زمانی را در تحت اسارت روسیه تزاری و روسیه شوروی با اقول فرهنگی و زوال یک مدنیت بزرگ سپری نموده اند و امروز در نقطه انتخاب مجدد در مرزهای آزاد می نهایست ارزش پهنای آزادی بردای هیچ نوع سازش و ترغیب‌های سیاسی کرد و پیش ازین در دام اتحاد هاو شرطنامه‌های بعدی افتند.

از میرزا باقی نویسنده، زورنا- لیت و دانشمند تاجیک پرسیدم که در ماورای سرحدات تاجیکستان، مردم این کشور را پاسداری اید الهای نمونیم میدانند، زیرا در آستانه تحولات سیاسی که موجی از استیزم پر خاش‌های ملی علیه حاکمیت مرکزی و اید یلوزی کومینستی سراسری لوک سوسیالیستی را فرا گرفت، اما مردم تاجیکستان در سیمای حامیان کومینجکس المطهای در زمینه برانداختن هیکن لنین از بنیان برکتی خطی دشمنه تبارز داده اند و همزمان شبه کودتای کومینستی در کشور به پیروزی رسید، این ساله را چگونه توجیه مینمایید؟ ما نچرده بانا راختی اظهار داشت که متأسفانه راد لنین و ما این ارتباط جمعی با ترکیب ۱۵ نمصد اعضای شوروی عالی تاجیکستان هنوز در سطره کومینتها قرار دارد، آنها آرزوهای ناکام خود را برام یک ملت بیدار و شرافتمند وانمود میکنند، ملت تا تاجیکستان در واقع امروز بیدار گردیده است و در یافته است، که ((آران قصر گورکهن بهتر است که در اختیار

کسر دیگر است)) سیستم حاکمیت نانشا د کومینستی با وعده و وعده‌های بهشت موهوم خویش چگونه ضرسنه‌های هشتادگی را بر سیمای تاریخ، فرهنگ و معنویت آنها وارد نمود، آنها امروز آزادی سیاسی، مذهبی و فرهنگی خویش را میخواهند، اما در ولایتداران آنها را از یحسبران اقتصادی به وحشت می‌آورند و سعادت مادی آنان را محصول تلاش‌های دستان بولده، ما جسر وانمود میکنند، آنها بدین باورند که گویا ملت تاجیک قادر نیست تا در پناه کار و تثبیت نیروی خودی امرار حیات نماید، حاملین این پندار سخت‌بر خطا، رفته اند و ندانند، که در طی هفتاد سال همواره بیل و کلند در پخته زارها با دستان فرزندان تاجیک به کار انداخته شده و سیمای غم انگیز واد پهای بکر و بیابان رنج جانکاه دهقانان تاجیکستان به اراضی سرسبز و خرم امروزی بدل گردیده است. در واقع آنچه محسوس است، روسها در طی حاکمیت یکقرنه خویش در آسیای میانه چون سایر کشورهای استعمارگر همواره نقش فرعی بی را به مردم محلی واگذار نموده و در زمینه تهیه کاد رعرصه های اقتصادی ملی آگاهانه توجه نگردیده اند، آنها ضرورت های اجتماعی و اقتصادی هر محصل را

زی امکان انرا نمیداد، که حقایق تاریخی ب. ب. ن تحریف افاده یابند)) احیای حروف (فارسی، عربی) و ترك حروف سرلیک در چشمه سار چوشان اندیشه های فرهنگپوران تاجیک در غلبانست، آنها دلایل غده، ذلت فرهنگ و عقب مانده گی های اجتماعی را در ترك کتابت نیابان خود میدانند، زیرا این تغییر سبب گردید که روشها و اسالیب بیگانه بر فضای فرهنگ بومی سایه افکند و فرهنگ زبان شوروی تاجیک از اهل و تبار تاریخی اش جدا گردید، و برای مدتها دیگر شاعر، نویسنده و هنرمند تاجیک از آفرینش همزمان خود در افغانستان و ایران بی خبر ماند و دانشندان ما نیز از اوضاع واحوال فرهنگی آنها به طور قطع بی نصیب ماندند، و اگر گاهی جست و گریخته تبادل ذهنی پاره پاره از پدیده های فرهنگی در میان بوده است، فقط از جاری سیاسی و دولتی اشاعه میگردد، اند انسان با تاریخ که خود به نیروی خویش تدوین مینماید، شکستی های حیرت انگیزی را به نمایش میگذارد و این شکست‌ها را میتوان در موارد بسیار و در ضامرتشکله حیات اجتماعی مردمان شوروی در یافت، که چگونه پخهای دم اند پشی آب میسوند، و صد های سنگداری که به خون مرز و خط

تاریخ تاجیکستان مرزهای

در قایقه با منابع طبیعی اقتصاد ایمان در نظر نگرفته و همه چیزها به منظور اجرای برنامه های اقتصادی مرکز به تحویلدهی اجباری و بزنامه وی قادر بر هفنگسخت پخته بکلف بودند و ما تمام امکانات تولیدی درین راه تلاش میکردند، آنگاهیکه فضای نوین سیاسی بر تسلط مطلقه مرکز پا بانداد و مردم هر کدوری توجه تحقق آزاد پهای ملی خویش گردیدند، به سرعت در گودالی از بحرانهای اجتماعی و اقتصادی سقوط نمودند و آنچه سروردای گویا اقتصاد دگرگشان سوسیالیستی چون حبابی که بر سطح رودبار نمودار گردد، و بترکد، ناپدید گردید.

دشمن ملت‌های فرهنگ و وضع گردیده بودند در یک لحظه معین زمانی به سمت فرور میغلندند و دیری نمیگذرد که آرتان نقش سیاسی هم باقی نماند، زنده گی بارهانشان داده است، که سرانجام هراسناک‌های سقوط پرگار مستبد دولت و شرمساری دستگاه استبداد را در پی دارد، روزگاری روسها خواب ادغام و همسان سازی جیلانده ملت‌های خود را در بطن ملت بزرگ میدیدند و سرست آزادی، پیروزی و تسلط بر تمام حصه سواره زمین فرمان داده بودند، که هیچ ملتی حق ندارد که به عوض ((پارتیه)) ((ریسولیکه)) ((کسسی تیو- قسه)) ((کسول)) و ۱۰۰۰ از کلمات مربوط به زبان ملی خود استفاده کنند، و اگر چنین کنند به وحدت پرورتی ((خیانت گردید)) به همین لحاظ بود که گاش انسان کلمات و جملاتی را در متن زبانهای مردمان آنجا در مییافت که جز ترجمه سرسری زبان روسی هیچگونه فهم و معنی را در اد هاز و هوشی قاصوهای بدون آن زبان نداشت، مثل ((خواجکی قشلاق خواجگی داری)) به نقشه گیری به پلان گیری و ۱۰۰۰)) اکنون در تا- جیکستان کمیته با زنگری به اصطلاحات در همه عرصه های علمی تشکیل گردیده و با جدیت روی گزینش اصطلاحات سیاسی، اقتصادی و فر-

هنگی کار مینماید، زیرا واژه‌ها و اصطلاحات خود تاریخود یک زبان هستند، بدیهیست که این عناصر در نسج زبان به شایسته معنویت همه گانی جامعه از واژه‌های خودی تهیه میشوند.

شهر دوشنبه که با از یاد روز- افزون اهالی توسعه و گسترش مییابد نیز از سرنوشت تحول ساکنان خود بی نصیب نبوده است، بلکه همه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و عمرانی در متن این شهر زیا به وقوع پیوندد، در گذشته در شهر دوشنبه روسها با بخش کوچکی از روشنفکران تاجیک زنده گی میکردند، آنها نیابزی به موجودیت یک شهر تاجیک نشین با حفظ سنن و آداب ملی و نامگذاری جاده های شهر بنام شخصیت‌های ملی خویش نداشتند، اکنون با عودت روسها ازین شهر خود مردم تاجیک به شهر دوشنبه روی آوردند، و میخواهند شهر خود را به شایسته مرکز سیاسی و فرهنگی جمهوری با نام شخصتهای بزرگ تاریخی و فرهنگی خود بسازند، مجسمه لنین از میدان مرکز شهر برانداخته شده و تصمیم قیامات شهری آنست که هیکل ابوالقاسم فردوسی را به شایسته داعی بزرگ تاریخ فرهنگ خود به جای آن اعمار نمایند، میدانی را که این هیکل بر گوشه آن ایستاده بود به نام ((میدان آزادی)) مسمی نموده اند، جاده اساسی شهر که در گذشته به نام ((پرا سیکت لنین)) نامیده میشد، به نام خیابان رود کن در آمده است، همچنان پارک لنین به نام ((چهار باغ فردوسی)) و جاده بزرگ دیکرکه خیابان ((پرتوفسکی)) نام داشت، به نام «خیابان اسماعیل سامانی» نام گرفته است، همینطور جاده‌های این سینا، بارید، جاجی، غلشیر- نوایی، کمال خجندی، احمد- دانش جایگزین نامهای روسی گردیده اند، ولایت لنین آباد به نام تاریخی خویش به ولایت ((خجند)) مسمی گردیده است، توجه به امر احیای ارزشهای مذهبی فوق العاده محسوس است، اعمار مساجد، مدارس اسلامی با شتاب رویدست گرفته شده و به زودی مسجد بزرگی در قلب شهر دوشنبه با شمار های سرکش و کثیف نلیین قامت برافراشته است و به جهت کانون چوشان آموزش علوم اسلامی و مرکز فعالیت قضات تاجیکستان در آمده است. ((کتب دینی به پیمانه وسیعی با حروف عربی و سرلیک تکثیر گردیده و در تمام گوشه و کنار شهر در معرض فروش قرار داده شده اند.

خود جوشی فرهنگی و میراث- کزایی نسل امروز تاجیک در کشور اهمیت بزرگی است و هر ملت را هشداد میدهد، که نباید در افعال پنداشتن و وظایف تاریخی خود، رکود، اقول و دستبازیهای فرهنگی را در لحظات حساس تاریخی مجاز دانست و سرولایت قضای امانت نیاکان را به زنده گرفت و با این نادهنده انداختها که خود قضای ریاضت فرهنگی در برابر معرفت انسانست، مکررا به ادای سجده سهو برخاست.



نمونه های از تجنیس :
گرفته روز و شب دست سران جام
به چنگ آورده دولت را سرانجام
زیم تیغ او در مرز گور را
همی باشیر پیشه خورد گور آب

چنان بی بیم و این کرد گرگان
که میشان را شبان بودند گرگان

به بزم اندر نشسته بامی و رود
به سان غرقه افتاده در رود
نمونه بی از تسبیح صفت :

برین بیان تن گدازی دلنوازی
خوش آوازی سرافرازی به نوازی
نگار خشمگاری نو بهاری
ستگاری به دل بردن سواری
به دوزخ بوستانی گلستانی
میان گلستان شکر ستانی
(۱۸)

تشبیهات :

فخرالدین کرگانی گاهی برای
بیان اندیشه های خویش به آراسته
تشبیهات پرداخته است (۱۹)
اکون نمونه بی چند از تشبیهات او
را میخوانیم :

نیمنی آن که در دریا نشیند
چه ماه زونمیب و زونج بیند
همیشه بیخود و بیخواب باشد
میان موج و باد و آب باشد
نه با این ایمنی باشد نه با آن
کهی از خواسته ترسد ، که از جان
به امید آنچه دریا گذارد
که تا سودی بیاید ز آنچه دارد
نیمنی آنکه جوهر جوید از کان
به کان در آید زنج چندان

ویس و رامین

نه شبها سپید نه روز آرام کبیرد
نه روزی زنج او انجام کبیرد
همیشه سنگ و آهن پاره دارد
همیشه کوه کندن کنار دارد
به امید آنچه آزار یابد
که شاید گوهر شهبوار یابد
تونشندی که دود یوز یاند
همیشه در تن مردم نهانند
یکی گوید بکن این کار مندی
کز سودی بزرگ آید ترا پیشی
چو کرده شد بجایه آن دگر یار
بد گوید چرا کردی چنین کار

شعر فخرالدین کرگانی نه تنها
از سخن روان همروزگار و بلکه از
سروده های سخنسرایان روزگار
پیش از وی نیز پیراسته تر و ساده تر
است. اگر ما امروز هنگام خواندن
منظومه ویس و رامین به انبوهی از
واژه های کهن بر میخوریم و بسیاری
دریافت معنای آنها ناگزیر از رویکرد
به فرهنگهای میهنی برای آشنایی
که این واژه ها بیشترینه در آن دور
ران به کار میرفته اند و دریافت
معنای آنها دشوار نبوده است.
ادامه دارد

نقدی بر سریال فلم « د کوندی زوی »

به جریده « پوهن و ژورنال »
بعد از اهدای بهترین سانس میفرماید که سید امیر اکرم در
مطرحه « د کوندی زوی » (« د کوندی زوی ») در یک سانس
نقده را به حد ناخن میبرد و این بار مقدمه که در این سانس
(« د کوندی زوی ») برای پاکیزان و پاکیزان نظریه است و میگوید
بر ما همه اینها خاطر آرام برود حله کرد .
به حق که جریده « پوهن و ژورنال » (« د کوندی زوی ») تا فراموشی
مکانست و گره گاه چنان از امله خدک یانده .
نقد کرده ای را جهت فرستاده ام . آرزویتم تا اقبال حساب
بماند . (« خالد »)

با آب مغرب مستوفی تمهید انجام
داده اند . شاید ستارستان و کار -
کردان محترم برای تسلی اذهان
سحل انگار از نفوذ حربه « (« بتلای
عوم »)) مجاب آرای بنهندند ؟ ولسی
آنانیکه از « (« اهلای اجتماع »)) کلامه
میگمایند باید از فضای شنگرین
و یا لاجوردین روان جامعه « کولپا ر
بروش عبور نمایند و لحظه چند را
گرامی ندانند که ناخدا بی چنین
درین شرط با عظمت با پاری کاغذین
راهی گرداب خواهد شد و نقش -
پای از خود بجا نخواهد گذاشت .
اگر « (« چکاه کر »)) از یکسو
موظف نیست که فقط به پای ضریح
نمش حاضر زانو بزند و شهروبراشی
را در طرفه سازد . همچنان
مجاهله بی در کار نخواهد بود تا
هو چیهانه دین لپخند را بر تانق
رسوایی محکم بیاورند

کمان برین میبرد که « د کوندی
زوی » (« جراثیم اصیل قوس و تاملان
بنات محترم و عزیزش را « (« خوش
برش »)) و دراز آهنگ میگوید و رسو -
یات غریزی قبیله را در امتداد یک
خط نامطمئن و بی فروغ پدید آید
اعضای ملام ولسی شهبانه پیشکش
میدارد .

مهرن است که متن هر صحنه
طنز جداگانه است که از قریحه
افراد جدا گانه تراویده است و
به شایه یک کل واحد کارگردانی
شده است . فتنه که سناریو
توت توت تدوین کرده است و از
هنرمندست که بر پارچه های این
فلم که در یک روال جان میگیرد ،
درنگ طویل الزام میباید . نه بر
اسکنیت میسری سریال فلم . اگر از
سطح فلم به حق فروریم گاه میبینیم
که به جای خنده دلپذیر و مسخره
آفریده میشود و گاهی نیز در سدل
نشاط و جرات صریح اهدا میگردد .

توان « (« اسلی »)) این تسکری
کابل که غیبی میور و پله و سانه است
با توهمین به دختران شهر جاری میشود
و برای آنکه مسافرت « (« شاد گل »))
به شهر زمینه سازی گردد ، حسن
مطالع فقط به تزویر « (« اسلمی »))
مطوف میگردد : « (« زه دکابلد
چکو یوه یوه قسه به درته و کوم »))
و باز هم برای القای هوس در روح
دهاتی « (« شاد گل »)) به هذیان
ضاد اکین « (« اسلی »)) تکیه
میشود : « (« په کابل چکی لوخ
منخ گریش »)) و تصنیف انتهای
فلم به بیراهگی این پورش صحنه
میگذارد : « (« جوشی دکابل سری و

۰۰۰ ایکاش نیش فرهنگه نقد -
نویسی نیز مانند سایر پدیده های
ادبی در دل مجرب و درد آلود
این خطه شورانگیز به سوی هستی
بلوغ و تبیین رفیق میکشد و تا الا -
نعلی عهد یز تا زمانه و تعنیت منزل
میگذرد ، ایکاش نقاد باوقوسی
میداشتم تا نیکداشت که هنر
این قدسه زیا و لاهوتی با استقبال
دلگشان فریاد به جشن تعظیم بجا
آورد ؟ و شکلی چونان ستاره و
جلیل که از سکوی ایثار حراج مرسوم
و نایزک را برانحای مشرب و شایند
به حاشیه تثبیت و تکریم رهنمون
میگشت ، آری زانی وجود میداشت
که از فراز دلهره فولاد و کفش نقد -
ینه بی عاطفه با حجب عارفانه رخس
میپود و خانه میزد هر چند
انتظار کشیدم تا مگر به نام سریال فلم
(« د کوندی زوی ») نقد درخوری رقم
بخورد که لحظه ها حیف شد و نقشی
نخورد و اگر ستایش بیرون شد فقط
خوشه خوشه اغراض بود و گذشت .
همیدون احساس میکنم که باید کوتاه
پندارم را به پیشگاه سخن سنجان و
دگر اندیشان اهدا بدارم .

هر منتقد و یا غیر منتقد میدانند
کتنده پس صحنه ها در برهه های
تدوین تاریخ در اصطلاح نخستین
یا القای تراژدی خراج میکنند و میعاد
تانی از زیر طبلان کبیدی با طلعت
سخره آتشین افروزند و فلم « (« د
کوندی زوی »)) درین روند بروز طوفان
غم انگیزت در لاک خشک « (« د
پدین شک سریال در خط
(« د رخشند »)) خنده آفرینس و
نشاط انگیزی سر میگرد ولسی بافت
صحنه ها و عناصر خلقی خورشید می
بر دروا حجم میگرد و فلم دوبله ای

در کور کابوس میگرد . هیچ عسری
تدام تا سریال را در دست میگرد
بست نکوشش بندهم ، تدرت شکو -
هنده سریال را در عاویز کب
تخلیه ارجند و سلامت می بینیم
ولسی در بافت کلی غریبه و شگفتیز
منماید ، گاهی تصور صحنه ها
آنقدر از ضعف روانشناسانه کلامه
میگردد که حتی در بعضی آرایه ها
از ده کی عربان مشهود است و به
یک سخن فلم از پورش آغاز میشود و به
فرجام میباید .

شاید آفرینشگران این (« شکار »)
بلوط خوبانی باشند که با اوضاعه
پرشتاب تکان یک دهه بی به دور
مانده اند و یا در بیشتر قوا و عا ج
آنگونه بلند و اثری خود اند که گویا

سپیدی دی «
(« وری دی بوری شی دوی تر -
گوری نه شرفی دی »))
سریال فلم هنری که هویت یک
قوم سلطنت آرای شرقی را تثبیت
میکند اگر چه نخستین طلوعش باشد
نماید با چنین ملاحظاتی همرا ه
باشد . بسیار بهتر و پدیدرفته تر میشد
اگر (« قسه کابل ») از دهان بر د
نیک پندار و پندله گوشه شکل میگرفت
و زمینه مسافرت « (« شاد گل »)) به
پایتخت به گونه مهارت اخلاقی و
لمن شمل میگرد پدرو ازگان « (« هوس
و بهتان و تحقیر »)) از قوس د پالوک
مضام فسته میشد ، گنجینه ناظر
و سلوکی به این اعتبار و عریانی ،

تراش ناسنجیده است که در متن سنا -
رو رها شده است و رقم عیوسی
سریال را « (« د بده »)) بی بخشند
اگر انگیزه هوسایی در بعضی صحنه
ها حلول نمیکرد سریال خوشی آفریده
میشد . فقط به خاطر اینکه موجبات
آزوده گی یاران دست اندر کار فلم
افراهم نکرده باشم به عنوان نمونه
یک صحنه را باز پیش میبایم . چشمک
زدن شاد گل به زن چادری پیشوش
سخت خام و بی تکلیف است اگر این
ضحکه را بر شالوده افغانیت حلاجی
کنیم به تراژدی دردناک و ناگوار میس -
رسم ، که کارگردان به جنبه کبیدی
آن رسیده است مگر نه اینست که چشمک
زدن به ناموس خنده نس آفریند بدل
تابوت و گر به خلق میکند مگر در سرز -
منی چنین میوات خوی به پاداش
چشمک زدن شک کارتنس صفر را از
میله پر سخاوت چهره بی به سینه
چپ چشمکن نس بخشند ؟ ؟

و به جای قیل و قال « (« آغای
کل »)) پاهای « (« آگلک »)) را جرس
فولاد بوسه نمیزند ؟ (« شاید بد -
فمان براهین بسازند که این پدیده
ها باعث رشد فرهنگ ما میگردد
من میگویم هرگاه چنین برآمد هاپسی
در فرهنگ آگاهانه باشد ما را به
سوی کورستان فراموشی شایعست
خواهد کرد . این نیست را به منزله
اولین پورش بالای سریال نگاهشتم ام
و در لحظه ضرورت سریال را بیشتر
و مشخصتر به ارزشیابی خواهم گرفت
لذا اگر این انگشت گذاری ها که
ملا فرزند با جهای روستا ولو بچه
بیوه باشد هرگز عروس براسم
زبان را در دانه تاشا نمیکنند .
بگذریم و از توضیح سایر صحنه ها که
در قلم نمیگردد جست بجزیم و بس
حسن ختام سزاوار میباید تا « (« فتر
نداری »)) و « (« جنترفالین »)) را
در سریال فلم « (« د کوندی زوی »))
گرامی باد میگویم .

محمد خالد او را خلی
از زندان پلورخس

یادداشتی از سکرته هیات
رهبری وقت جبهه شکر
مردم افغانستان برای آزادی و
دموکراسی :

جبهه متحد مردم افغانستان
برای آزادی و دموکراسی بعد از
انتشار طرح پلان سوم خویش در شماره
(۲۰ - ۲۱) ماهنامه میهن
فعالتهای سیاسی خود را عملاً آغاز
کرده است .
جبهه متحد . . . به خاطر
انجام و تنظیم بهتر کارها هیات
رهبری وقت را متشکل از دو - دو
نماینده از هر سازمان هویدانان
حقوق سازی ایجاد کرده است .
هیات رهبری وقت به صورت تنظیم
جلسات خود را تدوین نموده . روزی
سایر داخلی جبهه متحد . . .
شعبه سایل مالی و طرز العمل کار
چگونگی پذیرش سازمانها و افراد
داوطلب به عضویت جبهه متحد . . .
و فعالتهای سیاسی دیگر که شامل
تبلیغ اهداف و مردم جبهه متحد . . .
از یکسو و جلب و دعوت افراد
سازمانها و تنظیمها از جانب دیگر
میشود . اقدامات عملی نموده است .
همچنان طرز العمل کار جبهه
متحد . . . تسوید و مورد تصویب
هیات رهبری وقت قرار گرفت .
روی سایل حق العضویت و حق -
المشول افراد و سازمانها نیز تصامیم

صاف روزانه یک ماهواره متوسط

خوانندگان محترم و یکی از همفکری های ما ضمن نامه پیسی صاف روزانه یک خانواده متوسط را به حساب نرخ بازار سنجش نموده و ارسال کرده است.

زستان سال (۱۳۷۰) است و شهرکابل پر از سکه بیشتر باشند ۳۰۰۰ این شهر خانواده های کارمندان دولتی استند مانند افسر، مامور، اجیر، کارگر، سرباز و غیره.

در روزانه خانواده های نامبرده صرف یک نفر معاش ماهوار دارد ولی هستند خانواده هایی که در آن ها دو نفر یا زیاده از آن معاش ماهوار به دست می آورند. به صورت عمومی و بنا بر ختمه این سرزمین این صرف پدرها استند که فامیل را اعاشه می کنند و مسؤول آن شمرده میشوند.

Table with 2 columns: Item Name (e.g., نان خشک, روغن, کچالو) and Price/Quantity in Afghani (e.g., ۱۰ قوس = ۵۰۰ افغانی).

مجموعاً: ۳۸۲۵ هرگاه روزانه ۱۰۰ افغانی برای ترکاری و روزانه ۳۰۰ افغانسی برای میوه اختصاص دهیم مبلغ (۴۰۰) افغانی دیگر به آن مجموعه افزود میشود: ۳۸۲۵ + ۴۰۰ = ۴۲۲۵ افغانی

بدینگونه یک خانواده متوسط کارمند دولتی ماهانه به حداقل (۱۲۲۷۵۰) افغانی احتیاج دارد. درین سنجش صاف ما ماهانه مواد ذیل در نظر گرفته نشده است:

- صابون کالا شویی
صابون جان شویی
کاغذ تشناب
کرایه برق
کرایه آب رنل
صاف تداوی اعضای خانواده
صاف لباس و ظروف
نمک طعام

خوار و غیره. افسری که ماهانه (۱۴۵۰۰) افغانی معاش و (۸) سیر آرد با گندم درآمد دارد، چگونه میتواند خانواده را سرپا نگهدارد. اگر غله گی ماهانه میسر میشود با هم حداقل آرد در خانواده بود ولی افسوس که از ۴-۵ ماه بدینسو اثری از آن هویدانست.

اینک جدول را طوری ترتیب میدهم که مواد کوبنی را برای افسران توزیع شده قبول کنیم. در آنصورت نان خشک، روغن، شکر، چای و صابون کالا شویی تهیه شده است. جدول شکل ذیل را به خود می گوید:

Table with 2 columns: Item Name (e.g., کچالو, پیاز, گوشت) and Price/Quantity in Afghani (e.g., ۲۵۰ کچالو = ۲۴۰ افغانی).

مجموعاً روزانه (۱۴۲۰) افغانی و ماهانه (۴۲۶۰۰) افغانسی را در بر می گیرد. درینجا صاف ما هوار بعضی اقلام ضروری دیگر را ناگزیر باید حساب کرد:

Table with 2 columns: Item Name (e.g., صابون جان شویی, شامپو برای سرشویی, کاغذ تشناب) and Price/Quantity in Afghani (e.g., ۵۰۰ صابون جان شویی = ۵۰۰ افغانی).

مجموعاً ماهانه ۴۴۰۰ افغانی این صاف ناگزیر ماهانه به صورت کل (۴۲۶۰۰ + ۴۴۰۰ = ۴۷۰۰۰) افغانی را احتوا می کند. درینجا صاف تداوی اعضای خانواده صاف لباس، فروش و ظروف و صاف شیر کودک، شیرخوار در نظر گرفته نشده است. همچنان صاف تصویر و تسخین را حساب نکرده ایم چه پذیرفته ایم که (۲۰۰) لیتر تیل توزیع شده از طرف دولت بتواند برای سراسر زستان کفایت کند. اگر همچنان آمد، چراغ های تصویر سوخت، شیشه شکست یا ماندان

میهن و خوانندگان

واقعه دیگری رخ داد خانواده خودش میداند که چه چاره کند. حالا خواننده عزیز (همفکری عزیز) هر آنچه از آن جدول خواسته باشی کم و یا زیاد کن هازم پنج صاف ماهانه خانواده است چند میشود و معاش ماهوار چند است. چگونه میشود این ((معضله کوچک اجتماعی)) را حل کرد؟ آیا کسی و یا ارکانی در برابر آن مسوولیت دارد؟

برادر گرامی زوی شهبه از بلورب شهر مزار شریف نامه شما قسم دو مطلب دیگر که یکی مربوط به وضع رفیقار کارگران فابریکات کود و برفی مزار شریف بود و دیگر هم از قلدری ها و زورگوییها و یک تانهای ابرقدرتها حکایت میکرد رسید.

و یک تانها اقدام نمایند. به امید همکاریها شما. اینک نامه دوم شمارا به دست نشمار میسپاریم:

به اداره محترم ماهنامه میهن بعد از تقدیم احترامات بی پایان به همه کارکنان اخبار میهن میخواهم موضوع قابل توجهی از ولایت خویس را عرض غور تقدیم مقامات مسؤول کنم. امید بعد از اقبال نشر مورد مطالعه مسؤولین قرار گرفته در زمینه توجه لازم نمایند. در یکی از شماره های قبلی اخبار هفته شکایت در حد و حدیثت نفر از کارگران کود و برفی به نشر رسیده بود که این شکایت آهسته آهسته در حال آستن است. کارگران مانند سایر کارکنان و کارمندان دولت از تب جانسوز اقتصاد فامیلی میسوزند. از اینکه نسبت به ما مورین متشکل تر هستند وضع آنها قابل دقت بیشتر میباشد و از طرفی محل کار آنها هم حساس تر میباشد که زنجش کارگران و بی تفاوتی در مقابل خواسته های آنها عواقب ناگوار که در کشور ما تازه کسی خواهد داشت به بار خواهد آورد. اخیراً عرض غور به خواسته کارگران طور ضمنی یکی از مقامات عالی رتبه به شهر مزار شریف تشریف فرما شدند اما متأسفانه کار را از بس بدتر ساخت، زیرا رئیس موسسه به خاطر ارضای کارگران به یک تعداد کارگران ده ده بوری کود کیمیایی در بدل قیمت فروش قابلیکه (یعنی فی خریطه دو هزار افغانی) تا ده پیسه نمود مگر مقام تشریف فرما شده از کابل این کار را خارج از صلاحیت رئیس دانسته برای دیگران پیسی کسانیکه کود توزیع نشده بود آنرا قید ساختند. در حالیکه کارگران اضافه از ده بوری را در هر ماه تقاضا دارند. به خاطر اینکه مواد کیمیایی را بعضاً یک ماه و بعضاً دو ماه سال ۱۳۷۰ را گرفته اند دیگر مغازه ها خالی است، صرف بعضی مغازه ها بوره میدهند و گاهی هم کدام کله صابون قابل یادآوریست که که اخبار هفته در شماره ۴۴ خود گفته بود که در سیلوی مزار جایی برای تخلیه گندم نیست. بنا بر رئیس سیلوی مرکز مزار شریف رفقا تا غله سیلوی مزار را به سیلوی کابل انتقال بدهند که طور پخته در فرقه های نان سیلوی مرکز توزیع شود. نزد مردمان کرد؟

اگر آزندی ((فرد)) یا ((قشری)) اوچایمه، آماده عمل انقسام در حق آزادی میشود. آنصورت ((آزادی)) آزاد نیست، چیز دست خورده و ماهیت یافته است که گناهکاران زمین از آن تغذیه میکنند. پس در حق آزادی چه میتوان کرد؟ قبل از همه، برای پایان بخشیدن به انارشیزم اجتماعی که کشور ما را به کام خطر نابودی غرق میدارد، لازم است، حساب آزادی را از نسخه های بدل آن جدا کرد. این تصفیه در وهله نخست به شعاری نیاز دارد تا اهرم اساسی را به دست دهد. یعنی: آزاد باد آزادی! اسد - ۱۳۷۰

آزادی (۱۰) آزادی به دلیلی موجه نیست که روح واحد بشریت را شکنجه میدهد. روحی که هرگز قابل تجزیه نیست و تحمل انقسام بر طبق امیال ((فرد)) و ((گروه)) را ندارد.

میهن و خوانندگان... (۲۰۰) افغانی... (۲۵۰) افغانی... (۳۰۰) افغانی... (۳۵۰) افغانی... (۴۰۰) افغانی... (۴۵۰) افغانی... (۵۰۰) افغانی... (۵۵۰) افغانی... (۶۰۰) افغانی... (۶۵۰) افغانی... (۷۰۰) افغانی... (۷۵۰) افغانی... (۸۰۰) افغانی... (۸۵۰) افغانی... (۹۰۰) افغانی... (۹۵۰) افغانی... (۱۰۰۰) افغانی...

